

سعید :

صدای عاشقان

صدای پاره پوشان

صدای ناگهان

سعید صدای عاشقان،
سعید صدای فقیران،
سعید صدای پاره پوشان،
سعید صدای ناگهان بود.^۱

اکنون شرایطی دیگر است،

... مابه هنر و ادبیات خشمگین
نیازمندیم، به تئاتر خشمگین و حتی
مولناک، تئاتری که با سوخت خون
و عصب از رذیلانه ترین روابط آراسته ی
طبقاتی در پایگاه صحنه پرده برمی گیرد
تا انسان محروم ایرانی را در کانون
مصلوب حقیقت وجودی خویش قرار
دهد.^۲

این نعره ی کسی است که در
دوران سیاه ستم شاعی و پس از آن
در این دوران سیاه ارتجاع و در هجوم
طاعون پس از طاغوت و شکنجه و
سانسور، آتی از نوشتن، گفتن و
کوششهای سازنده باز نایستاد و در
این راه تا آنجا پیش رفت که خون
خود را در راه آرمانهای سرخ خویش
نثار خلق کرد که آنها را پاره پوش
و از نوادگان "گاوه و مزدک" می داند.^۳
رفیق به خون تپیده سعیدسلطانپور،
شاعر، نویسنده، بازیگر و کارگردان
انقلابی تئاتر در سال ۱۳۱۹ در یکی
از شهرهای خراسان پایه جهان نهاد.
و پس از سالها مبارزه ی عقلی و قلمی
در راه آرمانهای انقلابی و آزادی
توده های تحت ستم ایران و تحمل
شکنجه در زندانهای رژیم منفور پهلوی
و حکومت ضدبشری و ارتجاعی جمهوری
اسلامی، سرانجام در ۳۱ خرداد سال
۱۳۶۰ در تهران به دست پاسداران
سرمایه و ارتجاع و به دستور خمینی
خون آشام به جوخه ی اعدام سیرده شد.
رفیق سعید سلطانپور، تا قبل

از آنکه وارد "هنرکده ی آنامیتا"
بشود، دبیر دبیرستانهای تهران بود.
با تاسیس هنرکده ی آنامیتا توسط
اسکویی، که یکی از انجمنهای تئاتر
علمی و متعهد ایران بود، او از
جمله نخستین داوطلبین بود که عضویت
آنها پذیرفت. پس از طی دوره ی این
هنرکده از سال ۳۹ تا ۴۴، که هنرکده
به سبب عدم صلاحیت اخلاقی مسئولین
آن تعطیل گردید، بازیگر نقشهای
نمایشنامه های این هنرکده بود.

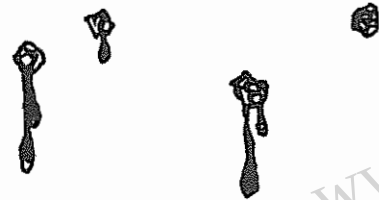
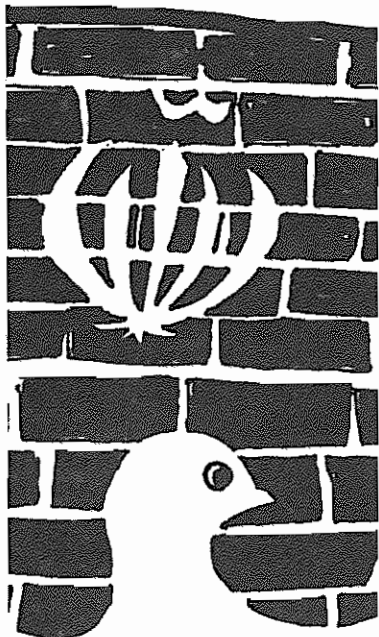
پس از انحلال "آنامیتا" با
مهمین اسکویی منجم و کارگردان تئاتر
در اجرای موفق نمایشنامه ی "سه خواهر"
اثر آنتوان چخوف همکاری نزدیک داشت.
همزمان با فعالیت تئاتری، از سال
۴۴ تا ۴۸، دوره ی دانشکده ی هنرهای
زیبای دانشگاه تهران را به پایان
می رساند.

در سالهای دانشجویی با تلاش
و کوشش فراوان، علی رغم تمامی تنگناها
و کار شکنی های مسئولان امور،
نمایشنامه های "مژک در برابر" اثر
"وسلین شنچف" و "ایستگاه"
نوشته ی خود را به صحنه می برد.

پس از یک سال کار و کوشش پیوسته
در سال ۴۸، نخستین کار خود را به نام
"دشمن مردم" اثر "ایبسن" به صحنه
می برد. این نمایش در شب یازدهم
اجرا توسط ماموران ساواک تعطیل
می شود.

در سال ۴۹ "آموزگاران" اثر
"محسن یلفانی" را کارگردانی می کند
که به سرنوشتی همانند گرفتار می گردد!
و نویسنده و کارگردان و هنرپیشگان
همگی در شب اجرا دستگیر می شوند.

در سال ۵۱، همزمان با برگزاری
جشنهای ۲۵۰۰ ساله، نمایشنامه ی



"چهره های سیمون ماسار" نوشته ی
"برتولت برشت" را به صحنه می برد
که مشتی بر یوزه ی دستگاه حاکمه است.
این نمایش در مدت ۱۵ شب دوبار
و سرانجام برای همیشه توقیف می گردد.
سعید تئاتر را آنگونه که جویندگان
پُست و پول و پارتی می بینند نمی بیند.
او سرسختانه کوشش می کند تا تئاتر
را به نوعی به کار گیرد که در خور و
شایسته ی هنری اینچنین است؛ و این
تلاش، علی رغم همه ی مشکلات و نارسائیها
در طول فعالیت های او و در کلیه ی
آثاری که به صحنه می برد نمایان و
برجسته است.

هر برنامه ی او بن مزدوران و
جیره خواران را می لرزاند و توده ها

را به خروش وامی‌دارد چرا که او معتقد است "عیج عنری چون تناثر نمی‌نواند در آتش مفاعیم اجتماعی بسوزد و تاثیر بگذارد، تناثر تشکلی انسانی و ملموس است و می‌تواند مستقیماً به امکانات عینی تجمع، تشکل، حرکت و مبارزه شکل دهد."^۵

در "نوعی از هنر، نوعی از اندیشه" با تسلطی همه‌جانبه و دیدی ژرف به جامعه‌ی ایران، شرایط سیاسی حاکم و سردرگمی هنرمندان در عمه‌ی زمینه‌ها، به ویژه تناثر، نظر می‌اندازد و عملکرد آنان را که به نانی و مقامی دلخوش دارند به زیر سؤال می‌برد. برای او، "تناثر اکنون در زمینه‌ی عنری باید همان عملکردی را داشته باشد که مبارزه‌ی مردم فردا در زمینه‌ی تاریخ خواهد داشت."^۶

رفیق سعید، از سال ۵۱ تا ۵۳، دو بار به جرم نوشتن و بخش این کاب و عمچنین "آوازهای بند" دستگیر و زندانی می‌شود. در سلولهای انفرادی بارها شکنجه می‌شود و لب به گفتن نمی‌گشاید. در این بازجویی‌ها به ۳ سال زندان گرفتار می‌شود، دو مجموعه‌ی شعر "آوازهای بند" و "از کشتارگاه" حاصل این سالهای اوست.

در سال ۵۶، شبهای شعر دانشکده‌ی صنعتی را در تهران به سنگر مبارزه‌ی آشکار بر علیه رژیم تبدیل می‌کند و هر شب هزاران عاشقان انقلاب را به سالن می‌کشاند. در همین روزها است که دیگر بار، با تبدیل "شبهای شعر گوته"^۷ در انستیتوی گوته‌ی تهران به سنگری از مبارزه علیه رژیم حاکم، خاطره‌ی شبهای شعر دانشکده‌ی صنعتی را در خاطره‌ها زنده می‌کند، و علی‌رغم عمه‌ی کوششی که معدودی از برگزار کنندگان این شبها به عمل می‌آوردند تا شبها را به آرامی و صلح و صفا برگزار کنند، او همچنان در شعر خویش و با شعر خویش می‌خروشد.

در این ایام، به سبب جو خفقان

شدید، به همراه عده‌ای از یاران خود از مرز بازرگان از ایران خارج می‌شود و به لندن می‌رود.

در خارج از کشور، کمیته‌ی "از زندان تا تبعید" را بنیاد می‌گذارد و در همین زمان است که از آرمانهای "سازمان چریکهای فدایی خلق ایران" رسماً حمایت می‌کند.^۸ برای او، که عاشق توده‌ها است و در قلبش آتش انقلاب افروخته است، جایی برای نشستن و زمانی برای يك جا ماندن نیست. لذا، پس از سرنگونی رژیم منفور پهلوی، به ایران باز می‌گردد.

رفیق سعید، بعد از دست به دست شدن قدرت و برپایی حکومت ارتجاع و سرمایه، و از همان ابتدای امر با بینش قوی و دیدی علمی که در مسایل طبقاتی داشت و با آگاهی از ماهیت ضدبشری رژیم جمهوری اسلامی و با توجه به مسئولیت خطیر خود در چنین مقطعی از تاریخ، عرصه پرتوان‌تر و علمی‌تر مبارزه با رژیم خمینی و تمامی عمال ارتجاع را آغاز کرد و صدای خود را بر علیه سانسور و اعدام‌های خودسرانه‌ی رژیم به گوش جهانیان رسانید.

در این زمان است که در کنار مبارزات سیاسی‌اش، به عنوان یکی از اعضای عیات دبیران کانون نویسندگان ایران و سندیکای کارکنان و هنرمندان تناثر برگزیده می‌شود.

سعید که، برخلاف بسیاری ملاحظه‌کاران و سازشکاران و کاسه‌لیسان، دیگر زمان را زمان مسامحه و مدارا نمی‌بیند سرخانه و بی‌محابا، به هر شکل ممکن با رژیم ارتجاعی خمینی به مبارزه برمی‌خیزد.

با نوشتن و کارگردانی نمایشنامه‌های "عباس آقا، کارگر ایران ناسیونال" و "مرك بر امیرالایسم"، نه تنها برای نخستین بار پایه‌های تناثر کارگری را در ایران بنا می‌نهد، بلکه از این رنگد و با اجرای آنها توسط دسته‌های گردان (سیار) در هر کوی و برزنی و به ویژه محلات فقیرنشین و کارگری، به شکل بی‌سابقه‌ای در ترقی و رشد

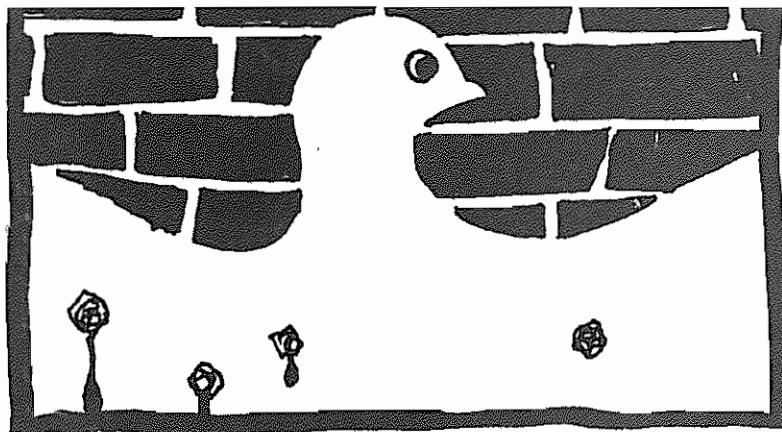
آگاهی سیاسی کارگران و توده‌های زحمتکش نقشی فعال را بازی می‌کند.

نگاهی گذرا و شتابزده به این دو نوشته و نحوه‌ی اجرای آنها، که خود توانستند آغازگر سبکی نو در تناثر ایران و جهان باشند، به خوبی بار دیگر احاطه‌ی رفیق سعید را بر فرهنگ و هنر ایران روشن می‌سازد و به وضوح نشان می‌دهد که او بر ریشه‌های هنر و به ویژه تناثر در گذشته‌ی ایران همانگونه شناختی علمی دارد که از ضرورتها و نیازهای جامعه‌ی خود در شرایط کنونی.

رفیق سعید، با بهره‌گیری از این دانش و با توجه به نقشی که مذعب در دوره‌های مختلف و در افشار پایین جامعه‌ی ما به عهده داشته است و دارد، تناثر متعهد و انقلابی امروز را با فرم "تعزیه"، که می‌توان گفت "نخستین" طلیعه‌ی تناثر فقیر^۹ در ایران بوده است، با ظرفیتی خاص و هنرمندی شایان توجه درمی‌آمیزد و حادثترین و اساسی‌ترین مسایل روز را، که همانا تضاد پرولناریای تحت ستم جهان، ملتها و خلقهای تحت ستم با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکاست، در این نمونه از تناثر عرضه می‌کند و با تشکیل دسته‌های گردان در هر کوی و برزن نقش تاریخی خود را در ارتقای سطح آگاهی توده‌ها به درستی و آگاهانه به انجام می‌رساند.

رفیق سعید می‌نویسد، می‌خواند، کارگردانی می‌کند، می‌سراید. این جا، آن جا، میتینک و تظاهرات، در هر جا که عاشقانند، به هر جا که پاره پوشانند، رفیق سعید را می‌توان دید، به او گوش فرا داد، از او آموخت.

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و خمینی جلا د به راستی در عراس اوفتاده‌اند. جلا د پیر می‌بیند با تمام هشدارها و اعلامیه‌ها و سخنرانی‌هایش، که به قصد دور ساختن توده‌ها از نویسندگان



و عنرمندان ایراد و یخش کرده است،
عجوم باورنکردنی توده‌ها به میتینگها
و سخنرانی‌های رفیق سعید هر روز
فزونی می‌یابد.

جلاد بزرگ تاریخ حکم نهایی خود
را صادر می‌کند!

رفیق سعید را در ۲۷ فروردین
ماه سال ۱۳۶۰ در شب عروسی‌اش
یاسداران ارتجاع دستگیر می‌کنند
و، علی‌رغم تمامی تلاشهای سازمانهای
سیاسی و انجمن‌های ادبی ایران
و جهان و سازمانهای بین‌المللی که
برای آزادی او به‌عمل می‌آید، سرانجام
در ۳۱ خرداد ماه عمان سال به‌عمره
۲۶ رزمدهی انقلابی دیگر به جوخه‌ی
اعدام می‌سپارند. رفیق سعید در تمامی
دوران مبارزه‌ی خویش هیچ‌گاه حتی
ذره‌ای سازش و مدارا را نپذیرفت.
"او شعر و تئاتر را به‌دشنه‌هایی
کاری بدل کرد و از پشت بلندگو یا
روی صحنه‌ی تئاتر بر قلب دشمن
آرمانهای خویش فرود آورد."^{۱۰}
آنگاه که از او رفیقانه درخواست
می‌شود ایران را ترک گوید، او چنین
پاسخ می‌دهد:

"نمی‌توانم، شاید حق با شما
باشد، اما من نسبت به سازمان
تعهداتی دارم که نمی‌توانم جا
خالی کنم. من عم‌خطر را حس
می‌کنم، اما باید اینجا بمانم.
باید!"^{۱۱}

رفیق سعید بر این اعتقاد ماند و،
با تمامی اعتقاد راستین خود به آرمان
سرخ خویش در راه رعایی خلقهای تحت
ستم در ایران و تمامی جهان، يك
دم از مبارزه‌ای بی‌امان دست برنداشت.
سعید آن نیست که بشود و بتوان
در این اندک از او تمامی را گفت.
او آن گونه ماند و آن گونه به خون
تپید که در عمه‌ی دوره‌ها از او خواهند
نوشت و هر نوشته خود نوشته‌ی دیگری
را طلب خواهد کرد.

"سعید کلامی است نو در عشق به
خلق، او خود واژه‌ی انقلاب است."^{۱۲}

او در عمه‌ی عمر لحظه‌ای از پای
نشست و آتی نیاسود. از سعید
بیاموزیم، آنهم در هنگامه‌ای که ضحاک
زمانه‌ی دستانش تا آرنج به خون
برادران و خواهران رزمنده‌ی ما آلوده
است و با وحشیانه‌ترین و حیوانی‌ترین
اعمال قرون وسطایی رزمندگان ما،
فرعنگ ما و نوامیس ملی ما را آماج
حمله‌های چنگیز وار کرده است.
در زمانه‌ای که چماق و قمه و ساطور
فرمان روی مطلق است و جهل و
خرافات، شکنجه، زندان و اعدام و
اعدام و اعدام قصه‌ی هر روز و هر شب
است -

در چنین زمانه‌ای اگر نگوییم،
نخروشیم، نویسیم. وای بر ما. وای
بر ما اگر نیاموزیم از عمه‌ی عاشقان
و دلباختگان راه آزادی، از سعید،
اگر زیستن، بودنمان را مفهومی به
واقعیت عملی‌تر و آشکارتر نبخشیم.
"اگر راست می‌گوییم، اگر با شهادت
خود ایستاده‌ایم، اگر می‌دانیم حق
با ماست، سکوت نکنیم..."^{۱۳}
سعید این گونه بود.

سعید بر این بود، بر این ماند و
تا لحظه‌ی سرخ شکفتن، در راه آرمانهای
خلق پیش رفت. پیش رفت و به کاروان
فرخی‌ها، عشقی‌ها، صمد‌ها و گل‌سرخ‌ها
پیوست.

سعید در مسیر سرودنها و نوشتنها
و گفتنها واژه‌ها را نه برای بیان

نیازها و خواسته‌های خود که در خدمت
آنان به کارگرفت که خود "پاره پویشان
و فقیران" نامیدشان.

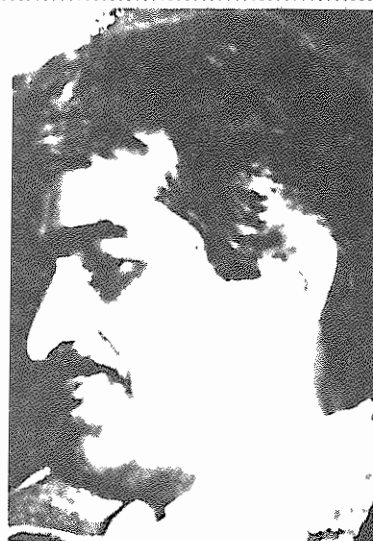
سعید نمادها را به دور می‌ریزد و
واژه‌ها را به عریانی درختان خزان زده
و روشنی درخشش خورشید در روز به
خدمت شعر، قصه و نمایش در می‌آورد.
او می‌گوید: "هنر و اندیشه‌ی
موظف می‌باید با اشکال خاص خویش
در زمینه‌ی ادبیات و هنر، به تحلیل
و تفسیر تضاد اصلی جامعه بپردازد.
بگذار عنرمندان مدعی، آنها که به هنر
ناب و غیرطبقاتی می‌اندیشند، رُم
کنند."^{۱۴}

از رفیق سعید سلطانپور، علاوه بر
خاطره‌ی مبارزات بی‌امان و پیگیر
او با رژیم منفور پهلوی و حکومت قرون
وسطایی جمهوری اسلامی، آثار زیر
در زمینه‌ی نگارش به جای مانده است:

- صدای میرا، از کشتارگاه، آوازهای
بند - شعر
- حسنک، عباس آقا، مرک بر
امیرپاليسم، ایستگاه - نمایشنامه
- نوعی از هنر، نوعی از اندیشه -

نقد و بررسی
- ریشه‌های تئاتر و نگاهی به
نمایش در ایران - نقد و بررسی
نقدها، نوشته‌ها، مصاحبه‌های
پراکنده که تمامی در آستانه‌ی انتشار
و یا زمانی پس از آن به دست ساواک

دولت، ایدئولوژی و هنر و ادبیات



و ارزش اضافی در خدمت استثمارگران، از طرف دولت سرمایهداری شکل می‌گیرد، اگرچه شرط لازم برای استقرار و استمرار نظام جامعه‌ی طبقاتی است، اما شرط کافی نیست، زیرا از درون هر نظام طبقاتی، مبارزه‌ی طبقاتی تازه‌ای شکل می‌گیرد و پدیداست که مبارزه‌ی طبقاتی در هر سطحی، مانعی در برابر بازتولید نیروهای مولده و وجه تولید است. عاملی که از نظر تاریخی از شدت این مانع می‌کاهد و همچون دریایی از اوسام در جریان تاریخی مبارزه‌ی طبقاتی انحصار استثمار شونده‌گان را از تندی قهر ضداستثمار می‌شوید، ایدئولوژی است.

ایدئولوژی که در تحلیل نهایی ارتش سرکوب‌ذهنی است و به پیچیده‌ترین شکل، زمینه‌ی تاریخی بازتولید شرایط تولید را برای استثمار فراغم می‌آورد ابزاری پیچیده در دست دولت جامعه‌ی طبقاتی است که به اشکال مختلف چنان گسترش آن دنبال می‌شود که گویی خارج از حیطه‌ی عمل دولت و در حیطه‌ی عملکردهای عام و غیرطبقاتی قرار دارد.

ایدئولوژی نیز بازتاب ساخت اقتصادی جامعه و یا زیربنای

مبارزه‌ی طبقاتی، سرکوب قانونی را از سکه انداخت به سرکوب قهری دست زدن و زیرساخت اقتصادی جامعه را از دوره‌های فخر طبقاتی زحمتکشان و در عصر ما، به‌ویژه کارگران بکنرانند تا ارکان آن با آنجا که ممکن است با آسیبی کمتر مواجه گردد. اما وظیفه‌ی دولت تنها گرداندگی این دودستگاه سرکوب - سرکوب قانونی و سرکوب قهر علنی - نیست، دولت وظیفه‌ی غایی خود را به مثابه‌ی مدد در بازتولید عمومی و خارجی وجه تولید به نمایش می‌گذارد. مقررات گمرکی و ایجاد راه‌های زمینی، دریایی و هوایی، نظارت مستقیم بر منابع طبیعی و چگونگی استخراج و کاربرد آن، قوانین و مقررات بانکی و عقد قراردادهای بین‌المللی، بازتاب مبرم‌ترین نیازهای بازتولید عمومی و خارجی وجه تولید جامعه است اما بدون نردید به‌ویژه از نظر تاریخی اینها نمی‌خوانند بازتاب تمام نیازهای بازتولید باشند؛ چراکه بازتولید ابزار تولید و بازتولید نیروی کار و نیز باز تولید وجه تولید که با ترسیم و گسترش ابزار و پرداخت مزد و پرورش نیروی متخصص کار و کاربرد ثروت‌های ملی

حقوق و سیاست بازتاب زیرساخت اقتصادی جامعه است. دولت وظیفه‌ی پاسداری، قوام و گسترش عمه‌جانبه‌ی آنرا به‌عهده دارد. حقوق و سیاست انعکاس وارونه‌ی مبارزات طبقاتی است و نحوه‌ی تدوین و اجرای آن - بدون هیچ تحلیلی از علل مالکیت و چگونگی گسترش آن - چنان است که دولت، حامی عمکان و سایه‌ی عدالت الهی و قدرتی ازلی - ابدن جلوهر می‌شود. دستگاه‌های حقوقی و سیاسی شامل دوایر دولتی، دادگاه‌ها، زندان‌ها، پلیس و دیگر نهادهای مستقیم دولتی‌اند. سرکوب طبقاتی در این دو قلمرو روینایی، سرکوب قانونی است که به مردمان زحمتکش طی قرون به‌عنوان سرنوشتی محتوم و ضرور پذیرانده شده، به‌طوری که به‌نحو غالب فرسنگ تاریخی جوامع از آن تبعیت می‌کند. اما مهم‌تر از این ابزار سرکوب قانونی، ارتش است. ارتش دولتی که چهره‌ی خود را با حالی وطن‌پرسی و دفاع از سرحدات میهن و حمایت از جا و مال و ناموس مردم - آن هم مردمی که گویا در یک قلمرو طبقاتی بسر می‌برند - پوشانده است، سواره پشت نهادهای سرکوب قانونی

با این همه درك چگونگی این بازتاب ساده نیست، دست کم به سادگی بازتابهای حقوقی و سیاسی خاص يك نظام تولیدی خاص نیست. از آنجا که ایدئولوژی مقوله‌های مذعوب، خانواده، سیاست، اخلاق، آموزش، هنر، ادبیات، حقوق و سیستم‌های حزبی و سندیکایی جامعه را دربرمی‌گیرد، و از آنجا که در این مقوله‌ها ایدئولوژیهای متفاوت و گاه متضادی فعالند که فصل مشترکشان در نهایت ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم را تحکیم، آنهم تحکیمی تاریخی می‌بخشد، دیگر آنگونه که قلمرو حقوق و سیاست و عملکرد ارتش دولتی، با بازتاب متبلور منافع استثمارگران روبرو بودیم، روبرو نیستیم. در اینجا ایدئولوژی بازتاب پیچیده‌تر منافع استثمارگران در يك نظام طبقاتی است که باید مورد بررسی قرار گیرد. اینجا سخن از ایدئولوژی غالب است و نه چگونگی پیدایش ایدئولوژیهای تازه که از بطن مبارزه‌ی طبقاتی همراه انکشاف وجوه تولید و تغییرات مناسبات تولیدی و سرانجام دگرگونی آنها می‌رویند. مورد سخن ایدئولوژی يك نظام طبقاتی مشخص و معین است که به مثابه ابزاری تاریخی، فرنگك غالب جامعه را می‌سازد. چنین است که در دواير مستقیم حقوقی و سیاسی دولت، و ارتش، ابتدا سرکوب قانونی و قهری دولت مشخص می‌شود و آنگاه دریافت و برابری سرکوب‌های گونه‌گون، ایدئولوژی نقشی ثانوی می‌یابد، و حال آنکه به گونه‌ای برعکس در نهادی چون آموزش و پرورش، احزاب و سازمانهای بورژوازی، کانونهای مذعبی، هنر و ادبیات، خانواده و تشکلهای سندیکایی و شورایی، ابتدا ایدئولوژی است که به بازتولید شرایط تولید می‌پردازد و چنانچه لازم آمد ماشینهای سرکوب قانونی و قهری دولت نقش ثانوی

خود را به پشتیبانی آن باز می‌نمایند. از این رو ایدئولوژی غالب که از دیدگاهی با آزادی تاریخی فرد و به‌عرو به تحمیل شیوه‌های تعبد نامریی تاریخی از جانب دولتها، پذیرفته شده، حتی به افراد جامعه شخصیت می‌بخشد و نظام تاریخی طبقاتی جبراً این شخصیت وارونه‌ی طبقاتی را که مامینی اسارت‌گر دارد به عنوان ماعت آزادی انسان رقم زده است.

فریب تاریخی "آزادی - برابری" که ایدئولوژیهای رنگارنگ بورژوازی را قاب گرفته است و امروز ماعت تجاوزگر و قاتل خود را در کشتارها و سرکوبهای امپریالیستی در هر گوشه‌ی جهان باز می‌نماید نمایان‌گر این واقعیت است که ایدئولوژیهای جوامع طبقاتی از پیدایش اولین دولتهای برده‌دار تا آستانه‌ی ورود به جامعه‌ی سوسیالیستی، یکسره ترکیب ایده‌ها و اندازهای و هم‌انگیز است که منافع زحمتکشان را طی تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی همواره وارونه جلوه‌گر ساخته، استثمارشوندگان را همه با تبلیغ و ترویج و آموزش اوعام متافیزیکی، آزادانه به پذیرش قیود ضدانسانی به مثابه استقلال شخصیت واداشته است. از این‌رو مارکسیسم نه يك ایدئولوژی بلکه يك علم است که با تمام ایدئولوژیها و به تعبیری دقیق‌تر با تمام اوعام تاریخی روییده از نظامهای طبقاتی، ستیزی سرنوشت ساز دارد. مارکسیسم انعکاس حقیقی منافع زحمتکشان در عرصه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی است. پس مبارزه‌ی انقلابی‌اش نه تنها در قلمرو زیرساخت و مناسبات تولیدی، بلکه همزمان در قلمرو ایدئولوژی جریان دارد و تمامی نهادی آموزشی و فرهنگی را در می‌نوردد.

قدرت تخریبی نقش ایدئولوژیک دولت به‌مثابه ارتش سرکوب ذهنی

که با توجه به ریشه‌های قیود تاریخی آن، آزادانه از طرف جامعه پذیرفته می‌شود و نقشی شخصیت‌بخش به خود می‌گیرد، آنگاه آشکارتر می‌شود که واگذاریش را به بخشهای خصوصی جامعه در نظر آوریم. کانونهای مذعبی، بخشی از آموزش، سندیکاها، رسانه‌های گروهی، سازمانها و سامانهای فرهنگی و هنری و مهم‌تر از همه خانواده در قلمرو فعالیت‌های بخش خصوصی جامعه قرار دارند و نقش ایدئولوژیک دولت را خودانگیخته ایفا می‌کنند، بی‌آنکه در این خدمتگذاری آزادانه برده‌وار، نقش عدايتهای مرئی و نامرئی دولت را نادیده انگاریم.

هنر و ادبیات به‌عنوان بخشی از روبای جامعه‌ی طبقاتی هرچند در زمینه‌ی آگاهی و خواص ویژه‌ی خود از استقلال نسبی برخوردار است و بازتاب متوازن تولید و مناسبات تولیدی و تغییرات و تحولات آن نیست، با این‌همه به‌طور غالب اسیر ایدئولوژیهای پیش برداخته‌ی جامعه‌ی طبقاتی است و به‌طور غالب در خدمت دولتهاست. این امر وقتی آشکارتر می‌شود که توجه دولتهای برده‌دار و سرواژ و به‌ویژه دولتهای جوامع سرمایه داری را به هنر و ادبیات و برنامه‌ریزی آنها در این زمینه مورد دقت قرار دهیم و نیز سلیقه‌های پرورش یافته‌ی جامعه را در زمینه‌ی هنر و ادبیات که نطفه در ایدئولوژی خانواده داشته و در مدرسه و دانشگاه و کهنواره‌ی رسانه‌های گروهی پرورده می‌شود بکاویم و انگیزه‌های ایدئولوژیکی آنها را دریابیم. شاید مخالفت و یا خصومت هنر و ادبیات با شرایط حاکم بر جامعه، به‌ویژه در دوره‌های دورتر بعد از عمر انقلاب اجتماعی، این پندار را پیش آورد که هنر و ادبیات در پویش تگاملی جامعه، با هر محتوا، در خدمت زحمتکشان قرار می‌گیرد؛ اما این فقط يك پندار است. تنها در صورتی که چنین مخالفتی بر بستر برخوردی علمی جریان یابد،

هنر و ادبیات کیفیتی بالنده یافته و در سمت و سوی منافع زحمتکشان به جریان می افتد. عیج خانواده‌ای فرزندش را به دلیل پرخاشها و خصومت‌های دوره‌ای و خط و نشان کشیدن‌ها طرد نکرده است، بلکه در نهایت به شیوه‌های برخوردی تازه با او دست یافته، سرانجام وحدت را در این میان قوام بخشیده است؛ مگر آنکه او را قاطعانه در جهت نابودی سامان خانواده یافته باشد که در این صورت یا کمر به نابودی او می‌بندد و یا او را به قانون می‌سپارد!

چشم‌انداز تبیین هنر و ادبیات به مثابه بخشی از روبنا با استقلال بارز نسبی و چگونگی پیچیدگی‌های پیوند آن با زیربنا، چشم‌اندازی بس گسترده است که از دامنه‌های عنوز ناشناخته‌ی زیبایی‌شناسی و سایه روشن‌های هنوز ابهام‌آمیز فرم و محتوا، به‌ویژه انگیزه‌های هنری و چگونگی پیدایش زمینه‌های استعداد هنری می‌گذرد. از این‌رو عنوز این گرایش در جامعه عمل می‌کند که گویا هنر و ادبیات به تمامی خارج از حوزه‌ی تاثیر اقتصاد و سیاست عمل می‌کند. این گرایش گرایشی به‌غایت ارتجاعی است که خود جوهر ناب ایدئولوژی نظام سرمایه‌داری را بازمی‌تابد. گرایشی که بیش‌از هر گرایش دیگری در این قلمرو، در خدمت استثمارکنندگان است.

هنر و ادبیات مقاومت یا هنر و ادبیات انقلابی که ویژگی‌های جوامع طبقاتی است خود مفوله‌ای است که می‌باید آنرا جداگانه به بررسی گرفت و چونکی شکل‌گیری و عملکرد آنرا در جریان مبارزه‌ی طبقاتی سنجید. اگر گفته می‌شود که هنر و ادبیات به‌طور غالب در قالب دستگاه‌های متفاوت

ایدئولوژیک در مجموع ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم یعنی ایدئولوژی دستگاه دولت را تحت نفوذ قدرت دولت اشاعه می‌دهد نباید چنین نتیجه گرفت که هر هنر و ادبیاتی چنین است. اصولاً روبنای جامعه با دووجه مشخص می‌شود: وجه غالب و وجه مغلوب. وجه غالب وجهی است که سرانجام در جریان مبارزه‌ی طبقاتی پس از طی دوره‌ی ویا دوره‌های شکوفایی سیری نزولی می‌گیرد و در این رابطه وجه مغلوب وجهی است که در آینده به وجه غالب بدل می‌گردد. (البته وجه مغلوب کهنه نیز وجود دارد که در اینجا بدان نپرداخته‌ایم - در اینجا مراد تنها دو وجه اساسی است) هنر و ادبیات انقلابی عموماً به وجه مغلوب در روبنا نظر دارد و با انعکاس تصاویر حقیقی آن در خدمت تغییر و سرانجام تحول نیروهای مولد جامعه است. اما هنر و ادبیات در زمینه‌ی بسیار گسترده‌تر در خدمت وجه غالب روستاخت جامعه است و حتی آنجا که انتقادیست، مایه‌ی انتقادش در حوزه‌ی ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم است و پیش از آنکه شکستی در ایدئولوژی حاکم ایجاد کند، به شکست انتقاد می‌انجامد و آنچه از آن برجای می‌ماند جوهر ایدئولوژیک آن است که در فرم و محتوای آن به حیات خود در خدمت مناسبات استثماراری جامعه ادامه می‌دهد.

کم نیستند سرنمندان و اندیشه‌ورانی که از این واقعیت که هنر و ادبیات بازتاب تاریخی مرحله‌ای از رشد مبارزات طبقاتی است چنین نتیجه می‌گیرند که بنابراین زندگی و ایدئولوژی سرنمند مهم نیست، مهم اثری است که می‌آفریند. این نتیجه‌گیری سوداگرانه که در جهت تثبیت زندگی بی‌دغدغه‌ی سیاسی یا دست کم زندگی

بی‌خطر سیاسی است و پویش تاریخی مارکسیسم را در عرصه‌ی مبارزات طبقاتی در جهان، ساده‌لوحانه نادیده می‌گیرد، بر آن است تا توجیهی برای تثبیت شرایط کلی موجود بتراند و دقیقاً از موضع لیبرالیسم بورژوازی بیان می‌شود و جانبدار رفرف در جامعه‌ی سرمایه‌داری است، عرچند مقولات مارکسیسم را با تواضعی مدعیانه برشمارد. هنر و ادبیات انقلابی، در شرایط امروزی جهان یا ماعتا هنر و ادبیات سوسیالیستی است و یا با گرایش به سوسیالیسم آفرینش می‌یابد. تنها چنین هنر و ادبیانی است که می‌تواند با تحول انتقاد از انتقاد تجربی به انتقاد علمی، چارچوب دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت را در هم بشکند. دست یافتن به چنین ارزشی ساده نیست زیرا به‌طور عمده ایدئولوژی سرنمندان در جامعه‌ی سرمایه‌داری، آنجا که در جریان اکتساب نظریه‌ی علمی قرار دارند، یک ایدئولوژی التقاطی است که تنها در پویش روبه گسترش مبارزات طبقاتی، به جوهر انقلابی جهان بینی علمی دست می‌یابد تا آفرینشگر هنر و ادبیات انقلاب در قلمرو مبارزه‌ی طبقاتی باشد. با این‌همه رابطه‌ی چنین هنر و ادبیانی با مبارزات طبقاتی رابطه‌ای مستقیم نیست. مبارزه‌ی طبقاتی چشم‌انداز انقلاب رهایی‌بخش زحمتکشان، سرنگونی دولت بورژوازی و طلوع جامعه‌ی سوسیالیستی و دورنمای زمینی جهان کمونیسم را از درون صور متفاوت هنر و ادبیات بازمی‌تابد.

هنر و ادبیات در جامعه‌ی طبقاتی به گونه‌ای غالب بازتاب دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت است و بخشی از ارتش سرکوب دمنی جامعه را می‌سازد و بدین گونه در خدمت بازتولید شرایط تولید است و هنر و ادبیات انقلابی، به‌گونه‌ای مغلوب دینامیسم تاریخی هنر و ادبیات را در جهت انهدام شرایط تولید بازمی‌تابد. ■

تبییدن شاعر فدایی، سعید سلطانپور، اشعار سعید باز هم " رنگ دیگری" به خود گرفته اند.

امیر پرویز پویان در مقاله ای به مناسبت بزرگداشت صمد بهرنگی، رفیقی که بسی دیر به دست آمده و بسی زود از دست رفته بود، گفته بود: "بودن را و زندگی را برگزیده ایم، اما دیگر به 'چگونه بودن' و چگونه زندگی کردن کمتر اندیشه کرده ایم." چگونه بودن را و این را که چگونه باید زیست، در صورتی می توان شناخت که مساله ای 'چرا بودن' برای ما روشن شده باشد. کسانی که به نکامل اعتقاد دارند بهتر از هر کسی به 'چرا بودن' و عذب زندگی آگاهی دارند و اگر از آنان سؤال شود که 'چگونه باید بود؟' تنها پاسخ ایشان این است: باید در جهت همین نکامل قدم برداشت و در حموار کردن راه برای آن نفشی خلان و فعال به عهده گرفت و صمد ر عمرو خستگی ناپذیر این راه بود!"

کویی که پویان این جملات را برای سعید نیز گفته است. ازمیان "آوازهای بند" ش، کافی ست شعر "بر این کرانه ی خوف" را بخوانیم تا این چگونگی روشن شود. در این مقاله سعی می کنیم از طریق بررسی شکل، کشف محتوا و بازسازی پیام موجود در این جزء سلطانپور، به این سؤال که سعید وظیفه ی شاعر را در قبال جامعه چه می داند، از زبان خودش بشنویم. نخست شعر "بر این کرانه ی خوف" را می آوریم، سپس به تحلیل شکل و محتوا و پیام شعر می پردازیم.

* مجله ی آرش، دوره ی سوم، شماره ی ۵، آذر ۷۷، ویژه ی صمد بهرنگی. مقاله ی رفیق پویان در این مجله با اسم مستعار "علی کبیری" چاپ شد.

در بزرگداشت سعید سلطانپور انسان شاعر(و) انقلابی



سازمان "او"

انقلاب سعید در انقلاب نیما در شعر

تکه تکه و بی حزب فریاد می زنیم

...

در این برعه ی تاریخی که تشکیل حزب رزمنده ی طبقه ی کارگر ایران در صدر اولوینهای جنبش کمونیستی ایران به طور اعم و سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به طور اخص قرار گرفته است، و در این سالگرد به خون

...

حرف می زنیم

با خشه های حرف، حرف می زنیم

در خانه ها فریاد می زنیم

در خلوت های نامطمئن فریاد می زنیم

روی میله ها فریاد می زنیم

کنار کولرما

با یادگار خونین کوره پزخانه ها

فریاد می زنیم

بر این کرانه خوف*

۱- شکل

سعید برای بازگفتن پیام خود مناسب ترین قالب را پیدا می‌کند و محتوای شعر خود را در آن قالب می‌ریزد. در بررسی این قالب، باید به "زمینه‌های تصویری" آن بپردازیم. بیشتر زمینه‌های تصویری اساساً از طبیعت برگرفته می‌شوند. اینجا سعید عمدتاً دو گونه زمینه‌های تصویری ساخته است. یکی فلاتی است تاریک از ساقه‌های زنجیری که تنها به بخشی از آنها، و آن هم به صورت کوه‌ها و دسته‌های پراکنده، کل شکفته است که توسط ساقه‌ها به زمین زنجیر شده‌اند؛ فلات به بهاری سوخته، به تاریکی غنکام غروب، به سکون و نوزیدن باد که حداقل موجب انتقال کرده‌های گل‌های موجود گردد، مبتلاست. دیگری دریایی است مرداب کون، کم تلاطم، که موج می‌زند از خون، از امواجی مملو از ستاره‌های خون که به صورت پریشان و کم تلاطم بر سطح دریا به حرکت در آمده‌اند. سعید این زمینه تصویری را چنان استادانه ساخته است که، در عین تفاوت با یکدیگر، در وحدت با یکدیگرند و دو رشته‌ی به هم بافته. فلات با دریا متفاوت است. منتها به شباعت اجزایشان بنگریم: ساقه‌های بی‌شمار ساکن و بی‌حرکت فلات (به علت نوزیدن باد) بادسته‌های پراکنده‌ی گل از یک سو و دریای بی‌حرکت و مرداب کون مملو از ستاره‌های پریشان خون؛ تاریکی و نوزیدن باد؛ و شباعت‌های دیگر چنان است که، در نهایت، در نظر خواننده یک زمینه‌ی تصویری، به جای دو زمینه، مجسم می‌گردد: دریایی از ساقه‌های زنجیری فلات. درست است که سعید در ایجاد این یگانگی تصویری آگاهانه می‌کوشد، ولی تمایز این دو زمینه را نیز فراموش نمی‌کند. چرا اصولاً این تمایز برای سعید ضرورتی است؟ به نظر می‌رسد که فلات، برای

می‌خوانم.

صدای خسته‌ی من رنگ دیگری دارد،
صدای خسته‌ی من سرخ و تند و توفانی است،
صدای خسته‌ی من آن عقاب را ماند،
که روی قله‌ی شبگیر بال می‌کوبد.
و نیزه‌های تفته‌ی فریادش
روی مدار آتیش و انقلاب می‌چرخد!

کجاست قایم ای موج،

کجاست قایم ای خون،

کجاست پارو،

کجاست پارو،

می‌خواهم

برای ماندن، بر دریا

برای ماندن بر خون سفر کنم تا مرگ

و هستی‌ام را مثل گل عمیشه بهار

میان آتش و خون و گلوله و فریاد،

به راه خانه‌ی مردم

به باغ تند و تب‌آلود لاله بنشانم.

و پشته‌های گل‌های بردباری را،

که مثل مادیانی از راه دور آوردم،

به کوه‌های پریشان خون کنم پرتاب!

کجاست پارو،

که خون آنهمه گل،

- آنهمه ستاره‌ی خون،

- بهار سوخته بر فرق ملتی منسوب -

و یک ستاره‌ی نارنج،

و یک دمان گل افشان

که برک برک گل انقلاب فردا را،

نهان ببارد در کارخانه‌های ستم،

نهان ببارد در گشتزارهایی سیاه

برای پیویش اندیشه‌های تاریخی

برای پرورش عشق

برای گسترش سازمان "او"

کافی است.

نه،

تا ارتفاع خشم و جنون

نه؛

تا آخرین ستاره‌ی خون

نه؛

به اوج نفرت خواهیم رسید،

و از تمام ارتفاعات بردباری

سقوط خواهیم کرد،

و روی لجه‌ی تاریک خون،

چو نیلوفر،

در انتظار خشم تو ای عشق خفته

خواهم ماند،

و از سبک پریشان خویش بر مرداب،

مزار کرده‌ی طغیان خواهم افشانم.

فلات را بنگر،

دریای وحشت‌انگیزی است.

که موج می‌زند از خون عاشقانه‌ی ما،

و بادبان سیاه تمام فایق‌ها،

صلیب سوخته‌ی گورهای دریایی است.

ببین شهیدان روی غروب می‌رانند،

و با صدایی خونین و خسته، می‌خوانند.

و تور کهنه‌ی صیادهای جلگه‌ی خون

از این تلاطم منسوب، مرده می‌گیرد.

در این سکوت سترون،

بر این کرانه‌ی خوف،

در این فلات گل خون و ساقه‌ی زنجیر،

نه،

ای صدای توانای من،

نمی‌مانم،

و با تمام توان به خون نشسته‌ی تو

چنان که "فرخی" و "عشق"،

ببین!

عنوز از این قتلگاه

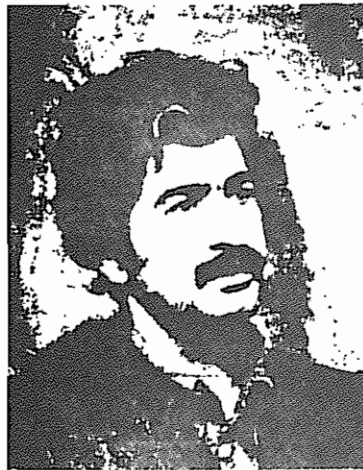
* از آنجا که درچای‌های مختلف این شعر تفاوت‌هایی وجود دارد، ما متن استفاده شده در این مقاله را از نوار شعرای رفیق سعید که با صدای خود او موجود است، انتخاب کرده‌ایم.

سعید، تداعی کننده‌ی سکون اشیا، اینجا ساقه‌ها و گل‌های پراکنده، و دریا نماد حرکت این اشیا است. به عرصه‌ی "فلات را بنگر، دریای وحشت انگیزی است". چرا دریای فلات "خوف" ناک است؟ فلات سوخته است و دریا ایستا و مرداب کون و خون گل‌ها در تلاشی مغلوب، گرچه هنوز زنده‌اند. در افق غروب، قایق‌های بادبان سیاه شهیدان بر سطح این دریای مرداب کون در حال گردش‌اند؛ ولی شهیدان نیز هنوز زنده‌اند! خاموش نیستند، بلکه از درون کوره‌های دریایی‌شان همچنان با "صدایی خونین و خسته" می‌خوانند. پس دریای فلات، برای سعید، قلمرو مرک نیست، بل قلمرو زندگی است. حتی "کوره‌ها" شان عم "دریایی" است که شهیدان آنها را می‌رانند. ولی حیف که این قلمرو زندگی، هنوز "خوف" ناک است، بی‌تلاطم و مرداب کون. پس قلمرو مرک کجاست؟ در "جلگه‌ی خون"، که تورکهنه‌ی صیادانش "از این تلاطم مغلوب، مرده می‌گیرد". جلگه، قلمرو "سکوت سترون" است. "و کرانه‌ی خوف"، نه قلمرو زندگی، و نه قلمرو مرک است. "کرانه‌ی خوف"، قلمرو زندگی و مرک، اسطوره‌ی طبیعت است.

و "بر این کرانه‌ی خوف"، انسانی قرار دارد: سعید سلطانیور؛ از یک سودرخشم و جنون، از سوی دیگر بر کوه‌های گل خون. و با صدایی خسته می‌خواند: اسطوره‌ی انسان را.

و مبارزه‌ای بین طبیعت و انسان در جریان است، مبارزه‌ی میان مرک و زندگی، مبارزه‌ی "بر این کرانه‌ی خوف"؛ یا به سوی "سکوت سترون" یا به سوی "فلات گل خون و ساقه‌ی زنجیر". سعید چگونه در این مبارزه شرکت می‌جوید؟ برای سعید، زندگی، حرکت و باروری - گرچه به صورت مغلوب ولی - نهان در دریای فلات جریان دارد. آیا بهار سوختگی و سکون نسبی

دریا ابدی است؟ سعید باور دارد که نه. او به سر سبزی و باروری فلات باور دارد، او به تلاطم و طغیان دریای مرداب کون باور دارد. او در انتظار



طغیان فرداست. ولی او در انتظار این طغیان فردا نمی‌ماند:

در این سکوت سترون،
بر این کرانه‌ی خوف،
در این فلات گل خون و ساقه‌ی زنجیر،
نه،
ای صدای توانای من،

نمی‌مانم.
مرک برای او "سکوت سترون" است.
پس، می‌خواند ولی با صدایی که مانند صدای دیگران نیست:
صدای خسته‌ی من رنگ دیگری دارد،
صدای خسته‌ی من سرخ و تند و

توفانی‌ست،
او نمی‌ماند تا آینده‌ی روشن، روزی
از روزها فرا رسد. "ماندن" او به
کرده‌های گل‌های خونین فلات و به
تاثیر پذیری از تلاطم عرچند مغلوب
امواج دریای مرداب کون نیاز دارد.
عستی او و عستی فلات و دریا از
یکدیگر تفکیک ناپذیرند. "ماندن"
برای او، نه سکوت سترون، بلکه
خواندن است و حرکت:

کجاست پارو،
می‌خواهم
برای ماندن بر خون سفر کنم تا مرک
او تا ارتفاعات خشم و جنون، تا آخرین

ستاره‌ی خون، می‌گوید نه! "ماندن" حرکت است در دل خوف، در سفر تا مرک، با ایثار گل‌های بردباری و کرده‌های طغیان (روی لجه‌ی خون، چو نیلوفر) به روی گل خونهای پراکنده‌ی فلات سوخته و امواج کم تلاطم مرداب. در این سفر بر دریا، بر خون، گرچه او در انتظار طغیان است، ولی خود در ایجاد طغیان تلاش می‌کند. او خود را از جلگه‌ی سکوت سترون و از کرانه‌ی خوف دور می‌کند و به لجه (میانه‌ی دریا) ی تارک خون می‌کشد. او، برای این منظور، طلب قایق و پارو می‌کند. او تا آنجا که بتواند پارو قواعد زد و کرده افشانی و موج سازی قواعد کرد! و تا آنجا که بتواند تلاش قواعد کرد تا عستی‌اش را از "میان آتش و خون و گلوله و فریاد" یا به راه خانه‌ی مردم بنشانند و یا به باغ تند و تب آلود لاله... و با به خون تپیدن خود جاودانه گردد. آن زمان که دیگر نتواند پارو زند، باکی نیست. بادبان سیاه قایقش او را یاری خواهد داد تا همچنان براند و به تعهد خود "با صدایی خونین و خسته" عمل کند؛ براند و آواز بخواند و "پشته‌های گل‌های بردباری را، که مثل مادیانی از راه دور آورده" بود، "به کوه‌های پریشان خون کند پرتاب". صدای سعید رنگ دیگری دارد، صدای سعید نه تنها در تلاش بیان کردن چگونگی و علت خستگی است، چگونگی و علت بهار سوختگی فلات و مردگی و سکون دریا، بلکه یاد زمر خستگی نیز هست، بُرنده‌ی ریشه‌های مولد خستگی نیز هست و در جهت رفع آن خستگی فعالانه می‌کوشد. سرخ است، تند و توفانی است، و ریشه‌های اساسی مشکلات را و اهداف اساسی حرکت فعال را خوب می‌شناسد. صدای او مانند عقابی است که "روی قله‌ی شبگیر بال می‌کوبد" و نیزه‌های تفته‌ی فریادش در دورترین مدارات تغییر، در افق انقلاب، بر زمین می‌نشینند.

سعید با تمام توان به خون نشسته‌ی خود، چنان که "فرخی" و "عشقی"، هنوز از آن قتلگاه می‌خواند. سعید رفع خوف معاصر تاریخی را نه در "سکوت سترون" و نه در کرانه‌ی خوف بلکه در دل آن جست و جو می‌کند. این گونه است که او باز و باز می‌خواند. این گونه است که او می‌ماند. صدای او در حد یک صدا باقی نمی‌ماند و خون او نیز در حد ستاره‌ی خون؛ برای او، ستاره باید نارنج باشد*، دمان نیز دمانی گل افشان، آن گونه که برک برک گل انقلاب فردا را نهان ببارد در گستره‌ای سیاه. چرا که حتی فقط یک ستاره‌ی نارنج و یک دمان گل افشان، بدانسان که رفت،

برای پویش اندیشه‌ی تاریخی،
برای پرورش عشق،
برای گسترش سازمان "او"،
کافی است.

۲- محتوا

محتوای شعر سعید آن واقعیتی است که شاعر خود را در آن می‌یابد، از آن تاثیر می‌گیرد، آن را در می‌یابد، آن را می‌سراید و بر آن غلبه می‌کند. برای سعید، مبارزه‌ی طبقاتی جاری درون جامعه، زندان و مسئولیتهای مبارزاتی زندانی در قبال مبارزه‌ی طبقاتی، محتوای شعرش را تشکیل می‌دهد.

توجه سعید در محتوای اشعار خود، از جنبه‌ی عینی، به سوی جامعه معطوف است. منتها دیدگاه او از جامعه ویژگیهایی را دارا است. او جامعه را نه به صورت پدیده‌ای ایستا و بی‌حرکت بلکه متغیر و متحول می‌یابد؛

* ستاره‌ی نارنج یا نارنجی، کنایه به ستاره‌ی مریخ است که در اساطیر باستان روم، نماد خدای جنگ است.

و مولد و علت حرکت و تغییر را تضادها و مبارزه‌ی بی‌امان و رو به رشد ناشی از آنها می‌شناسد. نیروهای عقب‌گرا و ستمگرا در این مقطع از تکامل جامعه بر همه چیز مسلط می‌بیند؛ ولی از دیدگاه او، این سلطه‌ی ستمگران ابدی نیست و انقلاب آتیه و فردا نظام کنونی و چیرگی نیروهای تاریک واپسگرا را از میان بر خواهد داشت. و در این جامعه‌ی کنونی، او به وجود کارخانه‌ها و کشتزارها که مبارزه نهایتا باید در آنجا و در رابطه با آنها جریان یابد، و همچنین به وجود قتلگاه و زندان، اشاره می‌کند.

سعید خود در زندان است و از شکنجه‌گاه و قتلگاه می‌آید. سعید خونین است و خشمکین ولی بردبار. برای او مسئولیتهای یک زندانی انقلابی مطرح است. در زندان، سعید با مبارزه‌ی مرک و زندگی روبروست. ولی مرک، برای سعید، فزاینده‌ی طبیعت نیست. مرک او زمانی پیش می‌آید که او سکوت کند و وا دهد، گرچه "زنده" بماند. زندگی، برای او ادامه‌ی مبارزه و مقاومت علیه خصم طبقاتی است، حتی اگر زیر شکنجه "بمیرد". از این جنبه است که بعد انقلابی بینش او در مساله‌ی رابطه‌ی فرد با جامعه و تاریخ تکاملی آن جلوه‌گر می‌شود. فرد، به عنوان جزئی از جامعه و سهم در حرکت تکاملی جامعه، با جامعه در ارتباط دیالکتیکی است. اگرچه جامعه مستقل از ذهن اوست، ولی در عین حال مطلقا مستقل از او نیست، چرا که او خود جزئی از آن است. این انسان است که تاریخ را می‌سازد: انسانی که محدودیات و شرایط به ارث رسیده از گذشته را، که در لحظات روزمره جاری‌اند، دریابد. می‌تواند تاریخ ساز گردد. بنابراین، اینجا ما نه با یک شناخت یا درک عادی و منفعل از جهان، بلکه با شناختی علمی و عمیق از جامعه و حرکت تکاملی آن از جانب سعید مواجهیم.

بینشی که نه فقط برای شناخت بیشتر و شناساندن بیشتر جهان می‌کوشد، بلکه برای تغییر و ترغیب دیگران به تغییر جهان نیز حرکت می‌کند. او هنرمندی است که خلاقانه و فعالانه از دنیای پیرامون خود می‌گیرد و خلاقانه و فعالانه اثری را باز پس می‌دهد که عصاره‌ی تغییر جهان مادی موجود در آن نهفته است. او هنرمندی است که منافع آن بخش از جامعه را که بیش از دیگران خواهان شناخت و تنبیه نظام موجود ستمگرند، یعنی ستمدیدگان، را نمایندگی و پیشانگی می‌کند. ولی او از محدودی "پوپولیسم" فراتر می‌رود. او شرط اساسی رعایی ستمدیدگان را گسترش سازمان "او" یعنی حزب طبقه‌ی کارگر می‌داند، حزبی که به دلیل تمرکز "پوپولیسم" تاریخی "و" "پرورش عشق" در خود، شایسته است که ارکان رهبری طبقاتی ستمدیدگان در مصاف با ستمگران باشد.

بدین ترتیب است که سعید با "رد ثنوی بقا"، فدایی‌وار، بر ضرورت تشکیل سازمان و حزب طبقه‌ی کارگران پای می‌فشارد.

۳- پیام

پرسیدنی است که اگر این محتوا خود، چندان که باید روشن و گویاست، دیگر چه نیازی به قالب سازی تصویری و اصولا چه نیازی به شاعر وجود دارد، به ویژه یک شاعر انقلابی مانند سعید. تفاوت یک شاعر انقلاب با یک انقلابی و این هر دو با شاعر (و) انقلابی چیست؟

نیم، بنیانگذار شعر نو، معتقد است که "شاعر نباید خبر بدد و گزارشگری کند، بلکه باید نشان بدد. به جای آنکه بگوید من غمگینم باید غم خود را نشان بدد"، و این کار نیز با ارائه‌ی تصویر ممکن است. و نیم، در تصویر سازی، اسنادی بزرگ

است. تصویر سازی به معنای باز نمودن مفاهیم پیچیده به طور ساده و مستقیم است. مفاهیم پیچیده خود استنتاجات و برآیندهایی از احساسات و ادراکات مستقیم و ساده‌ی انسان‌اند. از آنجا که احساسات و ادراکات مستقیم بیش از همه برای انسانها دریافتنی و آشناست و عمیق‌تر و بادوام‌تر در ذهن باقی می‌ماند و ناشر می‌گذارد، بنابراین این آن شاعری (یا هنرمندی) موفق‌تر است که بتواند از طرفی مسایل و قانونمندیهای پیچیده‌ی محیط اجتماعی - طبیعی خود را دقیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تر از محیط بلافاصله و از طریق احساسات ساده و مستقیم خود درک کند و از طرف دیگر بتواند در اثر هنری خود، با بیان مفاهیم پیچیده، آن فضای تصویری و احساسی مستقیمی را بیاورند که خواننده را به گونه‌ای مستقیم و حسی به هدف و پیام مطلوب هدایت کند. از اینجاست که هماهنگی محتوا با قالبهای تصویری در شعر (عثر) اهمیت می‌یابد و شعر " بر این کرانه‌ی خوف "، از این دیدگاه، به راستی شعری موفق است. قالبهای تصویری تاثیر بخشی یک شعر یا کار هنری بر دیگران را صد چندان می‌کنند. نیمایا در این رابطه می‌گوید:

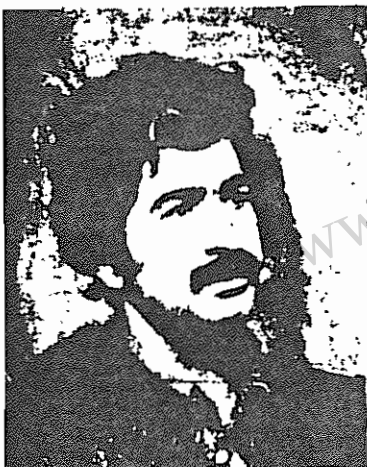
" قوت رسوخ هر گوینده بسته به این است که: خود او با ماده و جهان خارجی که تاثیرات اندیشه‌های او از آن فراهم آمده، تا چه اندازه مانوس و مربوط بوده پس از آن با کدام وسیله این رابطه را جاندار و زباندار ساخته است. به این معنا که چگونه ماده و جهان خارجی با اندیشه‌های بلافاصله او شکل بروز پیدا کرده است. به هر اندازه که گوینده این عینیت و لوازم جلوه‌ی مادی آن را بهتر ایجاد کند، مسلم است که به منظور خود بهتر رسیده است."

خلق کردن زمینه‌ها و قالب تصویری شعر " بر این کرانه‌ی خوف " از جانب سعید، در وجه خاص، از محتوای اثرش و در وجه عام، از بینش واقع‌گرا و علمی او نشأت و تاثیر می‌گیرد. در سراسر شعر، تضاد و مبارزه، حرکت و تغییر، به چشم می‌خورد و ارتباط و تاثیر متقابل بین اجزای قالب تصویری شعر - و به ویژه زمینه‌های اصلی آن، فلات و دریا - با دقت رعایت شده است. قابل توجه است که هر قدر قانونمندیهای جامعه و طبیعت واقع‌گرایانه‌تر دریافت شده، همان قدر نیز امکان خلق کردن و ساختن قالبهای تصویری که خود واقعی و موجود باشند بیشتر می‌گردد - قالبهایی که در هر شرایط و موقعیت مشخصی از زندگی می‌توانند بیانگر تصویری از حرکت عمیق، متغیر و تضادمند جامعه و طبیعت گردند. و سعید با ایجاد چنین قالبی و در هماهنگی ساختن آن با محتوای اثر خود نشان می‌دهد که تا چه اندازه در کنار درک علمی از محیط پیرامون خود به آن شاعرانه می‌نگرد. او " خیال انگیزی " را که یکی از ارکان شعر است، نه در قافیه و وزن بلکه در کشف و آفرینش محتوا و قالب هماهنگ می‌بیند. از این لحاظ، می‌توان گفت که شعر او به معنای دقیق کلمه " نو " است. اگر در شعر کهن، قافیه و وزن بود که شکل کلی شعر را می‌ساخت، در شعر نو، ما شاعر " قافیه " و " وزن " بین قالبهای تصویری مخلوق شاعر با محتوای اثر هستیم. عرچه محتوا واقع‌گرایانه‌تر باشد، تصاویر نیز واقع‌گرایانه‌تر می‌شوند و ساختمان قطعه شعر در کلیت خود مفاهیم و پیامهای عمیق تری را به طور موثرتر انتقال می‌دهد. در سبایه این شناخت از خصوصیات شعر نو است که این گفته‌ی نیمایا در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران (سال ۱۳۲۵) در رابطه با قالبهای شعری مفهوم واقعی

خود را می‌یابد:

" در اشعار آزاد من، وزن و قافیه به حساب دیگری گرفته می‌شوند. کوتاه و بلند شدن مصراعها در آنها بنابر هوس و فانتزی نیست. من برای بی‌نظمی عم به نظم اعتقاد دارم. هر کلمه‌ی من از روی قاعده‌ی دقیق به کلمه‌ی دیگر می‌چسبد. شعر آزاد سرودن برای من دشوارتر از غیر آن است."

ولی نکته‌ی کلیدی در تحلیل شعر " بر این کرانه‌ی خوف " در آن است که پیام شعر نه در قالب تصویری آن به طور کامل بیان شده است و نه در محتوای آن. یعنی چه؟ مگر چیزی



به جز شکل و محتوا در شعر وجود دارد؟ آری، این همان رابطه‌ی شکل و محتوا، یعنی کلیت هر شعر است، پیام شعر سعید را می‌باید در این کلیت جست و جو کرد. سعید آگاهانه تلاش کرده است که پیام شعرش در کلیت خود به آسانی از قالب تصویری یا از محتوا، عر یک به تنهایی، برداشت نشود، تا تلاش خواننده برای درک پیام شعر، انتقال کلیه‌ی اجزا و زمینه‌های تصویری و محتوای آنها را به ذهن الزام آور سازد. به عبارت دیگر، پیام با ابهام بیان شده است. این پیام چیست؟ در " بر این کرانه، خوف "، سعید

سلطانپور پیامی دارد برای شاعران. این که يك، شاعر انقلاب، نمی‌تواند يك شاعر انقلاب باقی بماند، مگر آن که به شاعر انقلابی بدل گردد و "تا آخرین توان به خون نشسته‌ی خود" شعر بیافریند. "نمی‌توان مدعی تفکرات مردمی بود و گفت، نمی‌خواهم خطر کنم، چون امروز خطر، سایه‌ی حقیقت است و همواره انسان مبارز را تعقیب و تهدید می‌کند." (نوعی از هنر، نوعی از اندیشه، ص ۷). صدای سعید از این روست که "رنک دیگری دارد". سعید، چون يك شاعر، با واقعیتی که در شعر خود از آن سخن می‌گوید صرفاً يك رابطه‌ی "مشاهده‌ای" ندارد.

سعید شاعر را از شعر و موضوع شعر خویش جدا نمی‌کند. رابطه‌ی شاعر انقلاب از طریق شعر انقلاب با انقلاب صرفاً يك رابطه‌ی يك جانبه نیست که با پایان یافتن شعر پایان یابد (انقلاب به شعر به شاعر) بلکه رابطه‌ای است دیالکتیکی (انقلاب به شعر به شاعر) که در این حالت شاعر انقلاب ناگزیر می‌گردد، شاعر انقلابی باشد. از این رو در عین حال که سعید در شعر "بر این کرانه‌ی خوف"، انسان اجتماعا مسئول را به تشکیل سازمان "او" فرا می‌خواند، او خود نیز عملاً و در زندگی واقعی خویش در راستای پیوستن و گسترش این سازمان قدم برمی‌دارد. شاعر انقلاب بودن صرفاً مشاهده‌گرانه است و حالتی گذراست. اما شاعر طراز نوین، در جامعه‌ی طبقاتی، نه در تلاش خویش برای صرفاً "تفسیر" کردن تضادهای طبقاتی، بلکه در حل خلاق و فعال این تضادها است که امکان رشد و قوام می‌یابد. بدین ترتیب است که ستاره‌ی سعید ستاره‌ی "نارنج" است و دهان گل افشانش به سوی کارخانه‌ها و گشتزارها و به ویژه در راستای تمرکز پویش اندیشه‌های تاریخی و پرورش عشق در سازمان

کارگران، یعنی در حزب کمونیست ایران، جهت گیری می‌کند.

سعید بهترین نمونه‌ی آن گروه از شاعرانی است که کار نیما را به نتیجه‌ی منطقی آن رساندند. اگر انقلاب نیما در شعر، در حیطه‌ی تفکر صورت گرفت، انقلاب سعید در شعر، در حیطه‌ی پراتیک رخ داد. "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد" (لنین). انقلاب نیما پیش شرط انقلاب سعید بود و انقلاب سعید ضرورت پراتیکی انقلاب نیما. اگر نیما در شعر انقلاب کرد، انقلاب سعید در مفهوم "شاعر" رخ داد. از این روست که در باره‌ی شاعری همچون سعید می‌توان به صراحت گفت که بزرگ‌ترین شعر او همانا زندگی‌اش بود:

کانون نویسندگان ایران در پیامی به "کمیته‌ی سعید سلطانپور" (جهان شماره ۱، ژانویه ۸۲) نوشت:

"کانون نویسندگان ایران خوشوقت است کمیته‌ای که هدف و محور فعالیت‌های خود را مبارزه علیه اختناق قرار داده است، به نام و به یاد سعید سلطانپور شاعر، نویسنده و کارگردان شهید برپا شد که از اعضای برجسته‌ی کانون ما و عضو عیات دبیران بود. مبارزه‌ی دلاورانه و پر شور او در میان ما و علیه نظام سرکوبگر به دور از هرگونه گروه‌گرایی، نویسندگان مختلف‌العقیده‌ی کانون ما را بر آن داشت که برای نخستین بار در تاریخ يك کانون دموکراتیک و هنگامی که سعید در زندان بود، با بیشترین رای و برای بار دوم و غیاب او را به عضویت عیات دبیران برگزیدند. در این رعکذر برای ما سعید درخشان ترین مظهر و نمونه‌ی نویسنده‌ی متعهدی بود که پای آنچه گفت مردانه ایستاد. برای مثال در یکی از آخرین جلسات ما که به مناسبت

دفاع از آزادیها به مثابه‌ی بزرگ‌ترین دستاورد انقلاب برپا شد، سعید به عنوان آخرین سخنران اعلام داشت: آری، ما عمه آزادیخواهیم، ما عمه شیفته‌ی آزادی هستیم، ما همه آزادی را برای آگاهی، تشکل و سازماندهی طبقات محروم و زحمتکش، ضروری و حیاتی می‌دانیم. اما امروز دیگر این آزادیها را که دستاورد انقلاب خونین ما بود، نمی‌توان با پند و موعظه و انتقاد بازیس گرفت، زیرا رژیم سرکوبگر، آزادی را به ضرب چوب و چماق و سلاح از ما سلب کرده است. امروز بهای آزادی خون ماست پس بپاییزیم."

(ناکیده‌ها از ما است.)

و تنها آن که با "او" می‌رود

می‌شناسد

سلام، ای سازمان فردا!

سلام، ای سازمان عشق!

سلام، ای گسترش میهنی!

سلام، ای سازمان کارخانه!

ای سازمان کشت!

سلام، ای سازمان "او"! -

که از صدای شکسته‌ی مردم

از خون عاشقان سرح عدالت

از گلبن‌های آتش ارانی

از نعره‌های خونین تابستان

از دهان گل طغیانی شاخه‌ی ارتش

از دهان خون و دفاعش

از میان حماسه‌ی اوراق آتش

از میان شعله‌های خیابانی شهادت

و جزیره‌های خون پراکنده

سر خوانی کشید.

سلام، ای غول آینده!

سلام.*

...

ب.

* از شعر "چهار حرف"، سروده‌ی

رفیق سعید.

لنین و مبارزه با دین پس از انقلاب اکتر

از نظام بهره‌کشی انسان از انسان، جلوه‌ای بود از مبارزه‌ی طبقاتی گسترده‌ای که در سالهای اول پس از پیروزی انقلاب اکتر در سراسر روسیه جریان داشت. مادر شماره‌ی پیشین جهان یک جنبه از این مبارزه، یعنی قانونگذاری دولت شوروی بر ضد دین، را مورد بررسی قرار دادیم. در این شماره جنبه‌ی دیگری از این مبارزه، یعنی مبارزه‌ی ایدئولوژیک علیه دین، را با تاکید ویژه بر نوشته‌های لنین بررسی می‌کنیم.

پیروزی انقلاب اکتر و کسب قدرت سیاسی به وسیله‌ی پرولتاریای رزمنده‌ی روسیه، دولت جوان شوروی را مستقیماً در مقابل کلیسا قرار داد. کلیسای ارتدکس روسیه یکی از نهادهای اساسی نظام استثمارگری پیشین و چون آخرین پایگاه طبقات استثمارگر می‌بایست نابود شود. از این رو مبارزه‌ی دولت شوروی با دین، یا به سخن دیگر مبارزه‌ی پرولتاریای در قدرت با یکی از افزارهای مهم پاسداری

لنین به خوبی می‌دانست و همیشه تاکید می‌کرد که مبارزه علیه کلیسا و متولیان دین با مبارزه علیه تعصبات توده‌ها و فربانیان دین متفاوت است. دومی مبارزه‌ای است طولانی که به زمان و آموزش نیاز دارد. اگر دولت شوروی با صدور یک فرمان می‌توانست کلیسا را فانونا از دولت و نظام آموزشی جدا کند، ولی هرگز نمی‌توانست با چنین روشهایی بر تعصبات مذهبی توده‌های زحمتکش فایق آید. از این رو در کنار مبارزه‌ی سرسختانه علیه کلیسا و مقامات دینی، مبارزه‌ی دیگری نیز برای رهایی توده‌ها از چنگال تعصبات و خرافات دینی در دستور کار قرار گرفت. هدف اصلی این مبارزه آگاه کردن توده‌ها و برملا ساختن گوهر حقیقی دین بود. حزب بلشویک می‌بایست خطوط عمده‌ی چگونگی مبارزه با دین را برای اعضا و فعالان حزب مشخص سازد. به سخن دیگر، حزب می‌بایست تنوری منسجمی در مورد برخورد مارکسیستی با دین در شرایط در قدرت بودن پرولتاریا ارائه دهد. همچنین تفاوت برخورد دولت و برخورد حزب به دین نیز می‌بایست روشن شود. لنین در تعیین چگونگی برخورد تنوری و عملی به دین در دوره‌ی پس از انقلاب اکتر نقش ویژه‌ای ایفا کرد.

جایگاه دین

در برنامه ۱۹۱۹ حزب بلشویک

یکی از تحریفات ایورتونیستی

۱۹۰۱ آن را از اعضای حزب مخفی داشت. پیشنهاد انگلس چنین بود: "دولت تمام نهادهای دینی را بدون استثناء به عنوان مجامع خصوصی می‌شناسد. نهادهای دینی نمی‌توانند از وجوه عمومی کمک مالی دریافت دارند یا بر آموزش عمومی اعمال نفوذ کنند." انگلس مخصوصاً روی کلمه‌ی دولت تاکید کرده بود تا مشخص شود که تنها در رابطه با دولت است که دین امری خصوصی است و نه در رابطه با حزب طبقه‌ی کارگر.

فرمولبندی حزب سوسیال دموکرات آلمان در عمل اینگونه تفسیر می‌شد که دین امری خصوصی است و حزب اصلاً به این مساله توجه ندارد که اعضای حزب مذهبی باشند یا نباشند. به طوری که به تدریج این نظریه شکل می‌گرفت که مارکسیسم اصلاً ضد دین نیست. و با فراتر از این کرایشهای پیدا شدند که معتقد بودند بین مارکسیسم و دین هیچ تفاوت بنیادی وجود ندارد و می‌توان این دو مکتب را تلفیق کرد. بدین ترتیب ایورتونیستها اصول مارکسیسم را نیز به وسیله‌ای برای تحمیق

مهمی که در مارکسیسم انجام گرفته است، در مورد چگونگی برخورد با دین است. نقش اساسی را در این تحریف ایورتونیستی، سوسیال دموکراسی آلمان ایفا کرده است. سوسیال دموکراسی آلمان اعتقاد نداشت که آتنیسم (دین ستیزی) بخش جدایی ناپذیر مارکسیسم است. این عدم اعتقاد به خوبی در برنامه‌ی گوتا (۱۸۷۵) بیان شده بود. در این برنامه آمده است که "دین امر خصوصی اعلام می‌شود." این فرمولبندی را برای ایورتونیستها باز می‌گذاشت. مارکس در اثر خود "نقد برنامه‌ی گوتا" این فرمولبندی ایورتونیستی را شدیداً مورد انتقاد قرار داد. در برنامه‌ی ارفورت (۱۸۹۱) حزب سوسیال دموکرات آلمان نیز این فرمولبندی دوباره به شکل دیگری گنجانده شد. در بند ۶ برنامه‌ی ارفورت آمده است که "نهادهای دینی به عنوان مجامع خصوصی شناخته می‌شوند." انگلس پیش از تدوین این برنامه در نامه‌ای فرمولبندی دیگری را پیشنهاد کرده بود که رهبری حزب نه تنها به آن توجهی نکرد، بلکه حتی تا اکتر

مذعبی نوده‌ها تبدیل کردند.

در چنین وضعیتی بود که لنین وظیفه مبارزه با تحریفات ایورتونیستی در برخورد مارکسیسم به دین را به عهده گرفت. او در اثر درخشان خود "دولت و انقلاب" (سپتامبر ۱۹۱۷) برخورد ایورتونیستی سوسیال دموکراسی آلمان را به دین شدیداً مورد انتقاد قرار داد. لنین در این اثر نوشت که سوسیال دموکرات‌های آلمان فرمولبندی معروف خصوصی بودن دین را چنان تحریف کردند که گویا "دین حتی در رابطه با حزب پرولتاریای انقلابی نیز یک امر خصوصی است" (تاکید از لنین). لنین این تحریف سوسیال دموکراسی آلمان را "خیانت کامل به برنامه انقلابی پرولتاریا" اعلام کرد. لنین خاطر نشان ساخت که سوسیال دموکراسی آلمان به چنان حدی از ایورتونیسم سقوط کرده است که "مبارزه حزب برضد تریاک دین را که تخدیر کننده‌ی توده‌ها است، رد می‌کند" (تاکید از لنین).^{۱۰}

گرفت و در طرح برنامه‌ی جدید حزب بلشویک برخورد مارکسیستی به دین را دقیقاً روشن ساخت. فرمولبندی لنین با تغییرات بسیار اندکی وارد برنامه‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) شد که در مارس ۱۹۱۹ در کنفره‌ی هشتم حزب به تصویب رسید.

از دیدگاه لنین بین برخورد دولت پرولتری و حزب پرولتری به دین تفاوت بنیادی وجود دارد. تا آنجا که به دولت مربوط است، دین امری خصوصی است و هر شهروندی مجاز است که به هر دینی که می‌خواهد اعتقاد داشته باشد و یا اصلاً به هیچ دینی اعتقاد نداشته باشد. دولت موظف است که در هر صورت حق بدون قید و شرط آزادی عقیده را تضمین کند. دولت پرولتری در عین حال باید شرایط جدایی کامل دین از دولت و نظام آموزشی از دین را فراهم کند و این خواست انقلابی را متحقق سازد. همانطور که می‌دانیم و در شماره‌ی پیش جهان نیز تشریح شد، دولت

قابل نیست.

ولی لنین در فرمولبندی خود در مورد دین این تمایز را مد نظر قرار می‌دهد و تاکید می‌کند که حزب نمی‌تواند خود را به خواست جدایی دین از دولت (که با صدور فرمان ۲۳ ژانویه ۱۹۱۸ حاصل شده بود) محدود سازد. این فرمولبندی که در بند ۱۳ برنامه‌ی ۱۹۱۹ حزب آمده است چنین است:

"در مورد دین، حزب کمونیست روسیه خود را به جدایی دین از دولت و نظام آموزشی از دین که هم‌اکنون با صدور فرمانی حاصل شده است، محدود نمی‌کند؛ یعنی اقداماتی که دموکراسی بورژوازی در برنامه‌ی خود می‌کنجاند، ولی به دلیل پیوند‌های گوناگون بین سرمایه و تبلیغات دینی مرکز آنها را متحقق نمی‌سازد."

حزب کمونیست روسیه معتقد است که تنها برنامه‌ریزی آگاهانه و سیستماتیک فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی نوده‌ها به نابودی کامل نعصبات دینی منجر می‌شود. هدف حزب از میان بردن کامل پیوند‌های بین طبقات استثمارگر و تبلیغات دینی سازمان‌یافته است. حزب در عین حال به توده‌های زحمتکش کمک می‌کند تا عملاً خود را از نعصبات دینی رها سازند. حزب همچنین وسیع‌ترین آموزش علمی و تبلیغات ضد دینی را سازماندهی می‌کند. ولی باید دقت شود تا از توهین به احساسات مذعبی معتقدان به دین جلوگیری به عمل آید، زیرا این کار تنها باعث می‌شود که فنانیسیسم مذعبی تقویت شود.^{۱۱}

بدین ترتیب لنین به اعضای حزب رهنمود می‌دهد که تبلیغات ضد دینی را بخشی از وظایف خود بدانند. ضمناً لازم به یادآوری است که این اولین بار بود که آنتیسم رسماً وارد

دولت تمام نهاد‌های دینی را بدون استثناء به عنوان مجامع خصوصی می‌شناسد. نهاد‌های دینی نمی‌توانند از وجوه عمومی کمک مالی دریافت دارند یا بر آموزش عمومی اعمال نفوذ کنند. (انگلس)

جوان شوروی در تاریخ ۲۳ ژانویه ۱۹۱۸ با صدور یک فرمان انقلابی دین را از دولت و نظام آموزشی را از دین جدا اعلام کرد. ولی برخورد حزب پرولتاریا به دین به گونه‌ای دیگر است. حزب پرولتری آنتیسم (دین ستیزی) را بخش لازم و مکمل مارکسیسم می‌داند و از این رو تبلیغات ضد دینی را یکی از وظایف خود می‌شمارد. به سخن دیگر حزب پرولتاریا نه تنها دین را امری خصوصی نمی‌داند، بلکه فرار از این مبارزه با دین را در دستور کار خود قرار می‌دهد. ایورتونیسم بین این دو گونه برخورد مختلف به دین تمایزی

پس از پیروزی انقلاب اکثر و در موقع تدوین برنامه‌ی جدید حزب بلشویک در سال ۱۹۱۹، می‌بایست فرمولبندی صحیحی در مورد برخورد مارکسیسم و حزب پرولتاریا به دین در برنامه‌ی حزب کنجاند می‌شد. پس از خیانت حزب سوسیال دموکرات آلمان و تحریف آشکار رهبران این حزب در اصول مارکسیسم و کنجاندن یک فرمولبندی ایورتونیستی در مورد دین در برنامه‌ی حزب، حال حزب بلشویک به رهبری لنین می‌بایست برخورد اصولی به دین را دقیقاً مشخص کند. از این رو لنین شخصاً این وظیفه را به عهده

برنامه‌ی يك حزب پرولتری می‌شد. حتی» در برنامه‌ی ۱۹۰۳ حزب سوسیال دموکرات روسیه چنین تأکیدی وجود نداشت و تنها به خواست جدایی دین از دولت اکتفا شده بود. ولی باید توجه داشت که لنین بلافاصله پس از ذکر ضرورت سازماندهی تبلیغات ضددینی تأکید می‌کند که نباید به احساسات مذهبی توده‌ها توهین شود. لنین پیش از این نیز بارها به این نکته بسیار مهم اشاره کرده بود. برای نمونه او در سخنرانی خود در کنگره‌ی سراسری اول زنان کارگر که در نوامبر ۱۹۱۸ برگزار شده بود، اظهار داشت:

" ما باید در مبارزه علیه تعصبات مذهبی بی‌نهایت دقت کنیم؛ برخی افراد با توهین به احساسات مذهبی در این مبارزه زیانهای بسیار می‌آورند. ما باید از تبلیغات و آموزش استفاده کنیم... ریشه‌ی اصلی تعصب مذهبی در فقر و ناآگاهی قرار دارد. این شری است که ما باید با آن مبارزه کنیم."۳

لنین از آن بیم داشت که به‌عوض مبارزه با بنیادهای مادی اعتقادات مذهبی توده‌ها، خود مبارزه با این اعتقادات عمده شود و در مبارزه‌ی پرولتاریای روسیه برای ساختمان سوسیالیسم انحرافی به‌وجود آید. وقتی که پلنوم کمیته‌ی مرکزی حزب در ۱۸ مه ۱۹۲۱ طرح تندروانه‌ی را در مورد چگونگی اجرای بند ۱۳ برنامه‌ی حزب (راجع به دین) مورد بحث قرار می‌داد، لنین اصلاحیه‌ای براین طرح نوشت که درخور توجه است. اصلاحیه‌ی پیشنهادی لنین چنین بود:

" به یوخرین و یاروژووسکی وظیفه داده شود تا این طرح را مورد بازبینی قرار دهند، به‌طوری‌که از تأکید بیش از حد به مساله‌ی مبارزه با دین اجتناب شود... و اجازه داده شود که در شرایط بسیار محدود و معینی افراد مذهبی‌ای

که کمونیستهای صادق و فداکاری هستند، در حزب باقی بمانند. مبارزه علیه دین باید بر بنیان علمی‌تری بنا نهاده شود."۴

البته از این گفته‌ی لنین نباید نتیجه گرفته شود که او عضویت افراد مذهبی را به‌طور کلی در حزب مجاز می‌دانسته است. لنین برای جلوگیری از چنین برداشت نادرستی در چندین مورد متذکر شد که اعضای حزب حق

اول ماه مه " باید از هرگونه عمل یا گفته‌ای که احساسات مذهبی توده‌های مردم را جریحه‌دار کند، پرهیز شود."۵ لنین معتقد بود که برای تبلیغات ضددینی می‌توان از سینما استفاده کرد. او بر این عقیده بود که سینما وسیله‌ای است که توده‌های وسیعی می‌توانند به آن دسترسی داشته باشند. بنابراین ساختن فیلمهای علمی و آموزشی و نشان دادن آنها در سالنهای سینما به بالا رفتن سطح آگاهی توده‌ها

در مورد دین، حزب کمونیست روسیه خود را به جدایی دین از دولت و نظام آموزشی از دین که عم‌اکنون با صدور فرمانی حاصل شده است، محدود نمی‌کند؛ یعنی اقداماتی که دموکراسی بورژوایی در برنامه‌ی خود می‌کنند، ولی به دلیل پیوندهای گوناگون بین سرمایه و تبلیغات دینی هرگز آنها را منحل نمی‌سازد. (بند ۱۳ برنامه‌ی ۱۹۱۹ حزب کمونیست روسیه (بلشویک))

شدیدا کمک می‌کند. او در ۲۵ ژانویه ۱۹۲۰ مشخصا خواستار شد که فیلمهای ضددینی و علمی ساخته شوند.۶ لنین دیگری نیز از برخورد لنین به دین در دست داریم که توجه به آن جالب است. پولیت بوروی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) در سپتامبر ۱۹۲۱ تصمیم می‌گیرد تا کتابهای موجود در انبارهای کتاب مسکو را به فروش برساند. لنین طرحی برای این کار به حزب پیشنهاد می‌دهد که بند ۳ آن از همه جالب‌تر است. او در این بند کتابهای مذهبی را در کنار مطالب پورنوگرافی قرار می‌دهد و فروش آنها را ممنوع می‌کند. لنین همچنین پیشنهاد می‌کند که این دوگونه نوشتجات به‌عنوان کاغذهای باطله در اختیار شرکت صنایع کاغذ قرار گیرد.۸

نگاهی به اثر لنین:

"در باره اهمیت ماتریالیسم مبارز"

آخرین نوشته‌ی مهم لنین در مورد چگونگی برخورد به دین " در باره‌ی

ندارند در مراسم دینی شرکت کنند. برای نمونه وقتی در ۳۰ مه ۱۹۱۹ از لنین پرسش می‌شود که افرادی که در مراسم دینی شرکت می‌کنند می‌توانند در عضویت حزب باقی بمانند، او قاطعانه چنین پاسخ می‌دهد: " من خواستار آنم افرادی که در مراسم دینی شرکت می‌کنند، از حزب اخراج شوند."۹ لنین معتقد بود که مبارزه با دین باید با دقت و ظرافت خاصی انجام گیرد و از هرگونه تندروی و افراط پرهیز شود. برای نمونه او وقتی متوجه می‌شود که کمیته‌ی مرکزی حزب قصد دارد مراسم جشن اول ماه مه سال ۱۹۲۱ را به روز مبارزه علیه دین تبدیل کند، بلافاصله نامه‌ای به مولوتف می‌نویسد و خواستار متوقف شدن این کار می‌شود. لنین به مولوتف خاطرنشان ساخت که در مراسم جشن اول ماه مه باید " مطلقا از توهین به دین اجتناب شود." به خواست لنین کمیته‌ی مرکزی حزب در ۲۱ آوریل ۱۹۲۱ اطلاعیه‌ای در پراودا (ارگان حزب) به چاپ رساند و از اعضای حزب درخواست کرد که در مراسم جشن



ما باید در مبارزه علیه تعصبات مذهبی بی‌نهایت دقت کنیم؛ برخی افراد با توهین به احساسات مذهبی در این مبارزه زیان‌هایی به بار می‌آورند. ما باید از تبلیغات و آموزش استفاده کنیم... ریشه‌ی اصلی تعصب مذهبی در فقر و ناآگاهی قرار دارد. این شری است که ما باید با آن مبارزه کنیم. (از سخنرانی لنین در کنگره‌ی سراسری اول زنان کارگر (نوامبر ۱۹۱۸))



مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" باید دیالکتیک عکس را به‌طور سیستماتیک از دیدگاه ماتریالیستی مطالعه کنند. در شماره‌های بعدی جهان تلاش خواهیم کرد تا نظریات لنین در مورد دین را با زعم مورد بررسی قرار دهیم. ■

یادداشتها

۱ - نقل قولها از "دولت و انقلاب"، فصل ۴، بخش ۵ (مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی، جلد ۲۵، ص ۴۵۵).
۲ - برنامه‌ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک)، مارس ۱۹۱۹. متن کامل این برنامه در کتاب زیر چاپ شده است:

Resolutions And Decisions of the Communist Party of the Soviet Union, vol 2: The Early Soviet Period, 1917 - 1929, Editor: Richard Gregor, University of Toronto Press 1974, P. 65.

طرح برنامه‌ی لنین نیز در مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۱۱۱-۱۱۰ و ۱۲۴ چاپ شده است.

۳ - مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص ۱۸۱.
۴ - مجموعه آثار، جلد ۴۲، ص ۳۰۲.
۵ - مجموعه آثار، جلد ۴۴، ص ۲۳۹.
۶ - مجموعه آثار، جلد ۴۵، ص ۱۲۰-۱۱۹ و ص ۶۳۱.

۷ - مجموعه آثار، جلد ۴۲، ص ۱۶۱.
۸ - عمانجا، ص ۴۳-۲۴۲.
۹ - مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۳۶-۲۲۷.

مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" مجله‌ای فلسفی و اقتصادی - اجتماعی بود که از ژانویه ۱۹۲۲ تا ژوئن ۱۹۴۴ با هدف عامه‌فهم کردن ماتریالیسم و آتنیسم در مسکو انتشار می‌یافت. مقاله‌ی لنین در شماره‌ی سوم این مجله به چاپ رسید.

۱۰ - این نقل قول و نقل قولهای دیگری که از این پس ذکر می‌شوند، همه از منبع فوق برداشته شده‌اند.

آثار آتنیستی (بورژوازی) اواخر قرن هجدهم برای توزیع وسیع در بین مردم به روسی ترجمه شوند. البته او متذکر می‌شود که آخرین پیشرفت‌ها در نقد علمی دین باید به این نوشته‌ها افزوده شوند. لنین تاکید می‌کند که بزرگ‌ترین اشتباه برای یک مارکسیست این خواهد بود که تصور کند میلیون‌ها انسان محکوم شده به ناآگاهی و خرافات را می‌توان تنها با آموزش صرفا مارکسیستی از این وضعیت نجات داد. باید آثار تبلیغاتی آتنیستی گوناگونی در اختیار نوده‌ها قرار گیرد. لنین متذکر می‌شود که مساله‌ی بسیار مهم این است که چگونه در توده‌ها علاقه به برخورد به مذهب را ایجاد کنیم.

در ادامه لنین می‌نویسد که مجله‌ی ارگان ماتریالیسم مبارز باید حجم بیشتر صفحات خود را به تبلیغات آتنیستی و نقد ادبیات مربوط به دین اختصاص دهد:

"به‌ویژه مهم است از کتابها و جزوه‌هایی استفاده شود که دربر دارند فاکت‌های مشخصی اند که نشان می‌دهند چگونه منافع طبقاتی و تشکلهای طبقاتی بورژوازی مدرن با تشکلهای نهادهای دینی و تبلیغات مذهبی در ارتباطند."

لنین در بخش دیگری از مقاله می‌نویسد که افزون بر اتحاد با ماتریالیست‌های پیگیر که عضو حزب نیستند، باید با دانشمندان علوم طبیعی نیز که به ماتریالیسم گرایش دارند، وارد اتحاد شد. لنین در آخر مقاله توصیه می‌کند که تمام نویسندگان

احمیت ماتریالیسم مبارز نام دارد که در ۱۲ مارس ۱۹۲۲ در مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" به چاپ رسید. این نوشته یکی از درخشان‌ترین آثار لنین در مورد دین است. ما با نگاه گوناگونی به این نوشته، مقاله‌ی خود را به پایان می‌بریم.

لنین در ابتدای مقاله‌ی خود خاطرنشان می‌سازد که اتحاد بین کمونیست‌ها و غیر کمونیست‌ها برای مبارزه علیه دین و اصولا برای ساختمان کمونیسم مطلقا ضروری است:

"یکی از بزرگ‌ترین و خطرناک‌ترین اشتباهاتی که کمونیست‌ها مرتکب می‌شوند این است که انقلاب تنها می‌تواند به وسیله‌ی انقلابیون انجام شود... بدون اتحاد با غیر کمونیست‌ها در عرصه‌های گوناگون فعالیت، نمی‌توان هیچ صحتی از ساختمان موفقیت‌آمیز کمونیسم به میان آورد... این مساله در مورد دفاع از ماتریالیسم نیز صدق می‌کند... این یک وظیفه‌ی بدون قید و شرط ما است که کلیه‌ی پیروان ماتریالیسم پیگیر و مبارز را برای کار مشترک مبارزه با ارتجاع فلسفی... جلب کنیم."

لنین در ادامه‌ی مقاله می‌نویسد که مجله‌ی "زیر پرچم مارکسیسم" باید یک ارگان آتنیستی مبارز باشد. او تاکید می‌کند مجله‌ای که وظیفه‌ی خود را تبلیغ ماتریالیسم مبارز اعلام می‌دارد، باید "تبلیغات آتنیستی خستگی ناپذیری و مبارزه‌ی آتنیستی خستگی ناپذیری را به پیش برد." لنین سپس رهنمود می‌دهد که

صدای پاره پویشان

...

جمع آوری گردیده اند.

یاد او و تمامی پیشاهنگان
به خون خفته ی خلق گرامی باد

- ۱- برداشتی از شعر رفیق سعید سلطانپور "با کشورم چه رفته است".
- ۲- نوعی از هنر، نوعی از اندیشه. رفیق سلطانپور.
- ۳- اگر از خواب برآید بیمار، شعری از رفیق سلطانپور.
- ۴- "عمرکده آنهیتا" برای نخستین بار به عمت مصطفی اسکوئی و جهت ترویج و توسعه تئاتر علمی و "سیستم استانیسلاوسکی" در ایران در سال ۱۳۳۷ پایه گذاری کردید.
- ۵- نوعی از هنر، نوعی از اندیشه، رفیق سلطانپور.
- ۶- عمان جا.
- ۷- شهای شعر کوتاه "انستیتو کوتاه" به مدت ۱۰ شب از روز دوشنبه ۱۸ مهر ماه ۱۳۵۶ در تهران برگزار گردید، رفیق سعید سلطانپور در شب پنجم در این شبها برای عاشقان انقلاب شعر خواند.
- ۸- در اولین انشعاب بزرگ این سازمان بعد از قیام به شاخه ی اقلیت می پیوندند.
- ۹- تحلیلی در نعره - "طلیعه تئاتر فقیر در ایران" - پ - لک.
- ۱۰- یادنامه رفیق سلطانپور به عمت
- پ - ژگان - چاپ خارج از کشور، ص ۱۶.
- ۱۱- عمان جا، ص ۱۸.
- ۱۲- مقدمه بر مجموعه آثار رفیق سعید سلطانپور، گردآوری و چاپ انجمن دانشجویان ایرانی در فرانسه "هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران".
- ۱۳- نوعی از هنر، نوعی از اندیشه، رفیق سلطانپور.
- ۱۴- عمان جا.

پ - ل

آلترناتیو دست پرورده خود و فروختن آن به جمهوری اسلامی سازمان مجاهدین خلق را وجه المصلحه بهبود مناسبات خود با جمهوری اسلامی قرار داد. — اکنون رعبری مجاهدین خلق نه فقط در میان توده های مردم ایران رسوا و بی اعتبار شده و ماهیت آنها بکلی برملا گشته است، بلکه در بازی دولتهای امپریالیست نیز جایی برای بقدرت رساندن آنها باقی نمانده است. مجاهدین خلق که حتی از جانب اربابان امپریالیستشان چیزی عایدشان نشده است، اکنون کار دیگری جز دخیل بستن در زیارتگاه شیعیان برای خود نمی بینند. مسعود رجوی که از همه جا رانده شده است و آرزوی بقدرت رسیدن را بیش از همیشه ناممکن می بیند، در روز ورودش به عراق در زیارتگاه شیعیان گفت بدین جهت به عراق آمده است تا از "خمینی دجال" به "امام حسین" شکایت کند! این است سرنوشت پشت کردن به منافع توده های مردم و انقلاب، این است نتیجه در پیوزگی به آستان امپریالیسم. این است سرنوشت مجاهدین خلق.

مجاهدین خلق اکنون باید در انتظار بسر برند تا شاید روزی بمشابه آلترناتیو مطلوب امپریالیسم علم گردند، اما توده های مردم ایران که طی هفت سال گذشته این همه تجربه آموخته اند، دیگر اجازه نخواهند داد که امپریالیستها جریانهای امثال مجاهدین را به آنها تحمیل کنند. آنها این بار که به نبردی سرنوشت ساز بر می خیزند، همه مرتجعین را به گورستان تاریخ می سپارند.

مرک بر امپریالیسم جهانی بسرکردگی امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق

زننده باد سوسیالیسم

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کمیته خارج از کشور

۱۹ خرداد ماه ۶۵

بحران ورشکستگی اقتصادی

و درماندگی رژیم در حل آن

در چند ماه گذشته، صفحات مطبوعات رژیم، عرصه‌ی مجادلات، اظهارنظرها و پیشنهادهای جناحهای مختلف عیادت حاکمه پیرامون علتهای بروز ورشکستگی دولت و نحوه‌ی برون رفت از آن بوده است. این ورشکستگی که در پی کاهش شدید بهای نفت ابعادی مهیب به خود گرفته است، بیشک جدی‌ترین بحران اقتصادی‌ای است که طی چند سال گذشته کربانگیر رژیم جمهوری اسلامی می‌شود. عواقب مخرب این بحران، حتی اگر به تنهایی شرایط سرنگونی رژیم را فراهم نیاورند مسلماً شدیدترین ضربات را بر ارکان حکومتی آن وارد خواهند ساخت. جدال جدید جناحهای رژیم بر سر این مساله است که چرا نوسانات بهای نفت، پس از هفت سال ادعای مبنی بر "بیمودن کامهای عظیم در جهت خودکفایی اقتصادی" و طی طریق برای "رهایی از اقتصاد تک پایه‌ای"، باید چنین فلاکت فضاقت باری را به بار آورد. امروز، سردمداران رژیم خود معترفند که اقتصاد کشور بیش از پیش وابسته به کشورهای امپریالیستی و درآمدهای نفتی است. کاهش شدید درآمد نفتی بیش از ده میلیارد دلار از درآمد ارزی رژیم کاسته و آنرا با کسر بودجه‌ای قریب به ۵۰ درصد مواجه ساخته است. برای حکومتی که در شرایط عادی همواره با کسر بودجه و موازنه‌ی منفی پرداختها مواجه بوده است، عواقب این امر جز ورشکستگی کامل اقتصادی و افزایش بیکاری، گرانی، و فقر شدید در مقیاس بسیار وسیع نخواهد بود.

ما در این مقاله سعی خواهیم کرد ابعاد و اثرات این بحران را مورد بررسی قرار داده، سپس تحلیلی از "راهمحلهای" پیشنهادی جناحهای

درون حاکمیت و دلایل بی‌شمار بودن این راه‌محلهای را ارائه دهیم.

کاهش درآمد نفت و تاثیر آن بر بودجه

به گفته مطبوعات رژیم، ۹۶ درصد درآمد ارزی کشور از منبع فروش نفت تامین می‌شود. درآمدی ارزی که در سال ۵۸ در حدود ۲۹ میلیارد دلار بود در سال جاری به حدود ۸ میلیارد دلار کاهش خواهد یافت. علینقی خاموشی، رئیس اتاق بازرگانی رژیم در این مورد می‌گوید: "اگر قیمت نفت در سطح ۱۲ دلار برای هر بشکه ثابت بماند و ما به میزان سال ۶۳ نفت صادر کنیم، درآمد ارزی حداکثر ۸/۵ میلیارد دلار خواهد شد. که با توجه به کاهش ارزش دلار، درآمد واقعی به قیمت‌های سال گذشته (۶۴) حدود ۶/۵ میلیارد دلار می‌شود. در چند روز اخیر نفت با قیمتی حدود ۱۰ دلار معامله شده که با قیمت‌های ثابت سال ۱۹۷۳ معادل ۴ دلار در بشکه می‌شود." (گزارش اجلاس اخیر اتاق بازرگانی - کیهان ۲۱ اردیبهشت) بنابراین، به استناد اظهارات خاموشی، حتی اگر فرض کنیم که رژیم قادر باشد به میزان سال ۶۳ به‌صورت نفت بپردازد، درآمد رژیم از این منبع رقمی برابر با ۴/۵ میلیارد دلار (به ارقام جاری) خواهد بود. از سویی دیگر، بنابر ادعای محمد جواد ایروانی "وزیر امور اقتصاد و دارایی"، متجاوز از ۶۰ درصد از کل درآمدی جاری دولت از منبع درآمد ارزی تامین می‌شود. صرفنظر از اینکه رقم حقیقی به مراتب بیشتر از سهم مورد ادعای این مزدور است، اما بر مبنای عمین رقم نیز می‌توان تخمین

زد که دولت موسوی پیش‌بینی کرده بود که از مجموع ۲۶۰۰ میلیارد ریال بودجه‌ی جاری سال ۶۵ مبلغی معادل ۱۵۶۰ میلیارد ریال (۱۹/۵ میلیارد دلار) از منبع فروش نفت تامین شود. حال با مقایسه‌ی این رقم با ارقام ارائه شده از سوی مطبوعات و اتاق بازرگانی رژیم، میتوان ادعا کرد که دولت جمهوری اسلامی با کسر بودجه‌ای بین ۱۱ تا ۱۴ میلیارد دلار مواجه است. طبیعتاً این کسری عظیم به این مفهوم خواهد بود که برنامه‌ی بودجه‌ی سال ۶۵ رژیم عملاً از درجه‌ی اعتبار ساقط است.

عواقب کاهش درآمد ارزی

در سیستم اقتصادی وابسته ایران

عملکرد و ادامه حیات کلیه بخشهای اقتصاد ایران در گرو تداوم روابط تجاری گسترده با کشورهای امپریالیستی است. واحدهای تولیدی، اعم از بخش صنعتی یا کشاورزی، فاقد رابطه‌ی زنجیره‌ای لازم با یکدیگر بوده و هر یک نیازهای متعدد خود را در زمینه‌ی مواد خام، تکنولوژی، کالاهای واسطه‌ای، وسایل یدکی و جز اینها از طریق بازار جهانی برآورده می‌سازد. بنابر ارقام رسمی، نیاز کارخانه‌های داخلی به اعتبار خارجی در حال حاضر بالغ بر هفت میلیارد دلار در سال است. طی سالهای پس از قیام، از برکت سیاست "خودکفایی اقتصادی" حکومت اسلامی، درجه‌ی وابستگی اقتصاد ایران به سرمایه‌داری جهانی به مراتب بیشتر شده است. ابعاد رسوایی این وابستگی چنان است که حتی ارگانهای رسمی رژیم نیز مجبور

به اقرار آن هستند. روزنامه‌ی کیهان در این باره می‌نویسد: "پس از پیروزی انقلاب اسلامی میزان وابستگی صنایع به مواد اولیه وارداتی نه تنها کم نشده است بلکه تا حدی نیز افزایش یافته است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که طی سالهای قبل از انقلاب، ۴۲ درصد از مواد اولیه و قطعات یدکی مورد نیاز کارخانه‌ها از خارج وارد می‌شد اما این رقم در سالهای بعد از انقلاب تا ۵۲ درصد افزایش داشته است." (کیهان ۲۴ اردیبهشت)

کاهش عظیم درآمدهای ارزی رژیم باعث خواهد شد محدودیتهای بسیاری در امر واردات مواد خام، کالاعای نیمه ساخته و وسایل یدکی و ماشین‌آلات به وجود آید و بدین ترتیب بسیاری از رشته‌های تولیدی یا کلا تعطیل شده و یا مجبورند ظرفیت تولیدی خود را به طور قابل ملاحظه‌ای کاهش دهند. تعطیل کارخانه‌ها که از عم اکنون آغاز شده بیکاری وسیعی را در سطح جامعه به وجود خواهد آورد. پیش‌بینی می‌شود که در سال جاری بیش از یک میلیون نفر بر جمعیت بیکاران کشور افزوده خواهد شد. کارشناسان رژیم در بررسی وضعیت صنایع در سال جاری، ضمن اعتراف به ابعاد بحران قریب‌الوقوع، به سرمداران حکومت هشدار می‌دهند که: "در صورت عدم برخورد فعال با مسأله‌ی محدودیت ارزی ممکن است آمار بیکاران کشور به مرز ۴ میلیون نفر برسد و اگر همه‌ی این افراد رئیس یک خانواده باشند و تعداد خانوارها را هم ۴ نفر حساب کنیم به زودی ۱۶ میلیون از اتباع این کشور با مسأله‌ی بیکاری و فقدان درآمد روبرو خواهند شد." (کیهان ۲۵ اردیبهشت)

کاهش واردات، عمیق‌ترین افزایش شدید قیمت کالاها و ارزاق عمومی را سبب خواهد شد. تورم افسارگسیخته توأم با بیکاری، ضمن اینکه برای سرمایه داران شرایط تشدید استثمار کارگران

را فراغم می‌آورد و برای تجار دسنیایی به سودهای فوق کلان را امکان‌پذیر می‌سازد، برای کارگران و زحمتکشان فقر بیش از حد، گرسنگی، بی‌خانمانی، و مرگ زودرس را به ارمان خواهد آورد.

جناحهای حاکمیت

و

چاره جویی برای از سر گذراندن بحران

افزایش مالیاتها، به خصوص در بخش خدمات، افزایش صادرات مواد کانی، کشاورزی و کالاهای غیرنفتی، آزاد گذاشتن دست بخش خصوصی در فعالیتهای تولیدی، استخراج معادن و تجارت، اعمال شرایط ریاضت کشی اقتصادی بر جامعه، کاهش شدید واردات و بالاخره افزایش نیروهای نظامی و شبه نظامی و گسترش دامنه‌ی جنگ از جمله پیشنهادهایی هستند که از سوی برخی سرمداران رژیم برای تخفیف یا حل بحران و به عنوان راه نجات حاکمیت پیش گذاشته شده‌اند. هر یک از سران رژیم به مقتضای منافع جناحی

کارساز نبودن عریک را در تخفیف بحران توضیح می‌دهیم.

۱- وضع قوانین جدید مالیاتی

مدتهاست که سران حاکمیت بر سر اینکه آیا حکومت اسلام حق وضع قوانین مالیاتی دارد یا نه، و اینکه آیا مالیات از "احکام اولیه" است و یا "ثانویه" و بالاخره اینکه چه کسی باید مالیات بپردازد و چه کسی از آن مبرا است، با یکدیگر به جدال برخاسته‌اند. آذری قمی، نماینده‌ی قم و از مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، از آخوندی‌های متنفذ و مخالف پرداخت مالیات است و از این جهت از سوی بازار حمایت می‌شود. بحث پیرامون مالیات آنچنان بالا گرفت که خمینی به درخواست دولت موسوی مجبور به مداخله شد و اعلام داشت که مالیات از "احکام اولیه" است، و دولت می‌تواند قوانینی در این مورد وضع کند. اما این فتوا نیز کارساز واقع نشد. در جواب آذری قمی، به استناد از نوشته‌های سابق خمینی، اعلام کرد که: "آقا اشتباه

در صورت عدم برخورد فعال با مسأله محدودیت ارزی ممکن است آمار بیکاران کشور به مرز ۴ میلیون نفر برسد و اگر همه این افراد رئیس یک خانواده باشند و تعداد خانوارها را هم ۴ نفر حساب کنیم به زودی ۱۶ میلیون از اتباع این کشور با مسأله بیکاری و فقدان درآمد روبرو خواهند شد." کارشناسان اقتصادی رژیم

می‌فرمایند: "در ادامه‌ی این کشمکشها دولت اخیرا سمیناری پیرامون مسأله‌ی مالیات برپا کرد و نقطه نظرات خود را طی آن اعلام داشت. موسوی اردبیلی، رئیس دیوان عالی کشور رژیم، در این سمینار در جواب مخالفین چنین می‌گوید: "هرکس یک مقدار روشن فکر کند این مسأله را می‌فهمد و احتیاج به بحث و جدل هم ندارد. در این رابطه برخی گفته‌اند که مالیات جزو

که نمایندگی آنرا به عهده دارد یک یا چند مورد از پیشنهادهای فوق را در مقابل نظرات دیگران به عنوان "راه حل بحران" ارائه می‌دهد.

ما در این بخش ضمن ارائه‌ی نمونه‌هایی از این "راه حل"های ارتجاعی و نظریات و منافعی که پشت سر هر یک موجود است و فلاکشی که در اثر به مورد اجرا گذاشتن آنها برای توده‌ها به بار خواهد آمد، دلایل

احکام ثانوی است ولیکن امام علاوه بر اینکه اصل مالیاتها را تایید کردند فرمودند که مالیات جزو عناوین ثانوی نیست و از عناوین اولیه است ولذا جنبه دایمی دارد و نه موقت."

۹۹ استقلال اقتصادی در يك کشور اسلامی مثل ایران جز با روزه‌داری میسر نمی‌شود. ۶۶
موسوی خونی‌ها



(عمانجا) همانطور که مشاهده می‌شود دولت سعی دارد کمبود درآمد مالیاتی خود را با اعمال فشار بیشتر بر فشر کارمندان و خرده‌پورروازی شهری نامین کند و در مقابل دست سرمایه‌داران

(کیهان ۱۵ اردیبهشت) اما هدف اصلی برگزاری این نمایش تحت عنوان سمینار، درحقیقت ارائه تضمینهایی برای جلب حمایت بازار و سرمایه‌داران بود تا وضع قوانین صحیح مالیاتی در پایان کار نیز مشخص شد که منظور اصلی دولت از مالیات دهندگان، فشر اداری و کارمندی است و نه سرمایه‌داران. فاضل هرنیدی، رئیس کمیسیون اقتصاد و دارایی مجلس برای اینکه هیچ شك و شبهه‌ای در این مورد باقی نگذارد در توضیح برنامه مالیاتی دولت چنین می‌گوید: "فشار مالیاتی بر کارهای خدمتی وارد آمده ولیکن فعالیتهای تولیدی از پرداخت مالیات تا پنج سال، ده سال یا بیشتر معاف هستند... برای بخش کشاورزی به‌طور کلی معافیت مالیاتی پیش‌بینی شده است." (کیهان ۱۷ اردیبهشت) ماجدی، معاون وزارت اقتصاد و دارایی نیز اضافه می‌کند که: "مالیات بر خدمات، متشکل از مالیات بر حقوق کارکنان بخش دولتی و خصوصی و مالیات مشاغل در این سالها تنها ۸/۵ درصد کل مالیاتها را تشکیل داده است و در این میان نسبت مالیات مشاغل به سایر مالیاتها بخش خدمات بسیار اندك بوده است."

را برای برهم زدن سودهای کلان باز گذاشته و نخت عنوان گسترش صنایع و کشاورزی، آنان را از پرداخت مالیات معاف می‌سازد.

۲- افزایش صادرات غیر نفتی

این طرح نیز، در رابطه‌ی مستقیم با قوانین مالیاتی به منظور تشویق بخش خصوصی و افزایش سرمایه‌گذاریها پیشنهاد شده است. اتان باززرگانی رژیم که مبلغ اصلی این نظر است، معتقد است که دولت باید با ایجاد تسهیلات گسترده از جمله معافیت مالیاتی، افزایش قوانین ضدکارگری و ایجاد شرایط لازم برای تشدید هرچه بیشتر استثمار کارگران، از يك سو، و حمایت بیشتر از سرمایه‌داران همچون اعطای وام بی‌بهره، فروش ارز صادراتی و جزاینها زمینه‌ی رشد و تقویت سریع سرمایه‌داری داخلی را نامین کند. بهزاد نبوی، وزیر صنایع سنگین، اخیرا در يك مصاحبه‌ی مطبوعاتی با اشاره به فعالیتهای دولت برای جلب و تشویق سرمایه‌داران می‌گوید: "الان واقعا گرایش به سمت سرمایه‌داری در بخش تولید هست. خود ما (وزارت صنایع سنگین) در عرض دوسالو نیم

حدود ۲۶ میلیارد تومان اجازه‌ی سرمایه گذاری در صنعت داده‌ایم لذا ما خیلی امیدواریم که بخش خصوصی در چارچوب قوانین موجود مملکت و قانون اساسی و در چارچوب اعتقاد کلی به عدالت اجتماعی به‌طوری که يك سرمایه‌داری بزرگ در کشور ایجاد شود، باکارهای تولیدی برخورد فعال داشته باشد! (کیهان ۲۴ اردیبهشت - تاکیدراماست) به عبارت دیگر تشدید هرچه بیشتر استثمار به‌منظور رشد سرمایه و پدید آمدن سرمایه‌داری بزرگ. اینست مفهوم "اعتقاد کلی به عدالت اجتماعی" در جمهوری اسلامی.

در همین راه بطه رژیم اخیرا اجازه‌ی استخراج بسیاری از معادن را به شرکت‌های بخش خصوصی صادر کرده است. تشویق سرمایه‌داران به فعالیت در این بخش نیز به بهانه‌ی "افزایش صادرات غیرنفتی و درآمد ارزی" صورت پذیرفته. البته لازم به یادآوری است که بنابر اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، عم بخش صنایع سنگین و عم بخش معادن همچون باززرگانی خارجی از جمله بخشهایی هستند که ظاهرا باید در انحصار دولت باشند. شاید منظور نبوی مزدور از فعالیت "بخش خصوصی در چارچوب قانون اساسی" این است که واقعا تفاوتی بین بخش خصوصی مطیع قانون و دولت وجود ندارد، و آنچه در انحصار دولت است در انحصار آن‌عم می‌تواند باشد. اما جالب اینجاست که همه‌ی این کارها تحت عنوان چاره‌جویی برای افزایش درآمدهای ارزی صورت می‌گیرد. همچنان که در بخش نخست این مقاله اشاره کردیم، صنایع ایران در همه‌ی سطوح وابسته به سرمایه‌داری جهانی است. و گسترش هر رشنه‌ی تولیدی مستلزم سرمایه‌گذاری است که بخشی از آن باید از طریق اعتبارات خارجی برآورده شود حال در شرایطی که رژیم حتی برای گذران مایحتاج روزمره و ادامه‌ی کار صنایع دچار مشکلات لاینحل ارزی است، یا

۴- گسترش دامنه جنگ

آخرین حربه‌ی رژیم در مقابله با رکود اقتصادی و فقر و بیکاری ناشی از آن و جلوگیری از خیزش‌های توده‌ای، مشتعل‌تر ساختن آتش جنگ است. این حربه‌ایست که عمده‌ی جناح‌های رژیم در کارآیی آن متفق‌القول‌اند. به عبارت دیگر رژیم سرمایه‌داران به‌عنوان "رامحل" مشکل بیکاری و گرسنگی کارگران و زحمتکشان، مرك را برای آنان نجویز می‌کند. موقعیت جنگی، بهترین بهانه‌ایست که در شرایط بن‌بست و ورشکستگی اقتصادی، رژیم با توسل به آن، ضمن افزایش میزان استثمار، قادر خواهد بود هرگونه نارضایتی توده‌ای را وحشیانه سرکوب کند. بدیهی‌ست که حتی در شرایط اضطراری، همچون دوران رکود کنونی نیز حاکمیت حاضر نیست با تخفیف جنگ ارتجاعی معضلات اجتماعی را پاسخگو باشد. سیاست ادامه‌ی جنگ علاوه بر بهار آوردن دعاها مزار تلفات در سال، متجاوز از ۱۴ میلیارد دلار دسترنج زحمتکشان را به بادفنا می‌سپارد. جنگ به‌عنوان یکی از اصول ادامه‌ی حکومت جمهوری اسلامی درآمده است. به‌همین دلیل هیچ‌یک از جناح‌ها با اصلی که متضمن بقای حکومت باشد مخالفتی ندارد. بهزاد نبوی در اشاره به عمین اصول می‌گوید: "بنابر این از نظرتئوریک واضح است که ما نباید به‌هیچوجه اصول خود را فدای منافع اقتصادی ملت بکنیم. يك مثال خیلی بارز آن جنگ است. این جنگ از نظر اقتصادی دارد به ما ضربه می‌زند. ممکن است این فکر پیش آید که يك مساله‌ای که دارد به جامعه، بودجه و کل مملکت ضربه می‌زند چرا تمام نمی‌کنیم؟ زیرا اصول ما اجازه نمی‌دهد این کار را بکنیم." (مصاحبه با کیهان ۲۴ اردیبهشت - تاکیدها از ماست) در پیروی از همین اصول و به‌عنوان "رامحل" بحران

نمودن عرجه بیشتر آن به طور برنامه‌ریزی شده، و نه از روی اجبار، در تدارک سیاست تضییقی است. توجه کنید: "اسلام با مصرف‌گرایی افراطی در عمده‌ی زمینه‌ها و کارهای روزمره مخالف است. دولت اسلامی به برنامه‌ریزی اقتصادی در جهت پایه‌گذاری اصول قناعت و مبارزه با اسراف موظف است." (تاکید از ماست) اما ضمناً برای اینکه تضادعای اجتماعی و ثروتمندتر شدن قشری و شدت فقر در میان طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان باعث تشدید مبارزات طبقاتی و عصیان نشود، او در خطاب به ستمکشان اضافه می‌کند که: "مركز نباید امکانات زندگی شخصی خود را با افراد بالاتر از خود مقایسه کنند، بلکه باید به طبقات پایین جامعه توجه داشته باشند و از الگوی صحیح زندگی کردن که در زندگی پیامبر اسلام جلوه‌دارد پیروی کرده از اسراف خودداری نمایند."

موسوی خویینی‌ها، دادستان رژیم، از این عم فراتر رفته فتوای زجر و گرسنگی را برای زحمتکشان صادر می‌کند. او در رابطه با رعایی از

۹۹ ما نباید به‌هیچوجه اصول خود را فدای منافع اقتصادی ملت بکنیم... ممکن است این فکر پیش آید که يك مساله‌ای که دارد به جامعه، بودجه و کل مملکت ضربه می‌زند چرا تمام نمی‌کنیم؟ زیرا اصول ما اجازه نمی‌دهد این کار را بکنیم. ۶۶

بهزاد نبوی

قید وابستگی و حل مشکل کمبود ارزی می‌گوید: "استقلال اقتصادی دريك کشور اسلامی مثل ایران جز با روزه‌داری میسر نمی‌شود." (کیهان ۳۰ اردیبهشت)

این اعتبار خارجی باید از سوی موسسات و شرکتهای امیربالیستی تامین شود و یا صحبت از گسترش تولیدات غیرنفتی به منظور صادرات بی‌معنی است. بنابر ارقام رسمی، کل درآمد ارزی از منبع صادرات غیر نفتی در سال ۶۳ بالغ بر ۳۰۰ میلیون دلار و مجموع واردات مربوط به بخش صنایع رفی متجاوز از ۷ میلیارد دلار بوده است. حال اگر فرض کنیم که رژیم با وجود همه‌ی تنگناها قادر شود میزان صادرات غیرنفتی را صد درصد افزایش دهد و درآمد ارزی از این منبع را به ۶۰۰ میلیون دلار در سال برساند باز هم در مقام مقایسه با بیش از ۱۱ میلیارد دلار کاهش درآمد نفتی، این افزایش حکم قطره‌ای در کویر ورشکستگی دولت را خواهد داشت.

۳- ریاضت کشی اقتصادی

سران رژیم در تدارک آمادگی اندهان عمومی برای دوران فقر و فلاکتی که در آینده نزدیک پهنه‌ی جامعه را فرا خواهد گرفت، از هر موقعیتی



استفاده کرده توده‌های مردم را تشویق به قناعت می‌کنند و در باره‌ی ثواب ریاضت کشی و فقر داد سخن می‌دهند. خامنه‌ای در خطبه‌ی نماز جمعه‌ی ۲ خرداد چنین وانمود می‌کند که اصلاً رژیم بمخاطر پاک کردن جامعه و اسلامی

۴۸

بحران ورشکستگی اقتصادی و در ماندگی رژیم در حل آن

ورشکستگی، سران رژیم عنوان می‌کنند که هر کارگری که بیکار شد باید به جبهه‌های مرگ اعزام شود. رفسنجانی در این باره چنین دستور می‌دهد: "ما در ماه گذشته نیروهای نظام وظیفه خود را بیش از دوبرابر کردیم. به مراکز دولتی و نهادهای دستور داده شده که عمده امکاناتشان را در خدمت تجهیز این گردانهای جدید که مرحله اول کار ماست تا شهرپور قرار دهند و هر امکانی را که می‌توان از کار معمولی خودش ولو با تعطیل کردن موقت کار از قبیل امکانات انسانی، مالی، تدارکاتی، ترابری... هرچه که به درد جبهه می‌خورد در اختیار این حرکت جدید قرار دهند." (کیهان ۱۲ خرداد). آنچه که مسلم است رژیم نه می‌خواهد و نه می‌تواند راحلی جدی برای بحران عظیم اقتصادی آتی ارائه دهد. در چنین شرایطی کلیه دستگا‌های ایدئولوژیک و تبلیغاتی، حاکمیت با عوام‌فریبی و توهم سازی در تکاپوی به وجود آوردن زمینه ذهنیت نوده‌ها برای قبول شرایط دشوار و فلاکت‌بار آینده است. ایشاک‌گری، از خودگذشتگی، شهادت‌طلبی، قناعت، صبر و بردباری تکیه کلام اصلی سرمداران جمهوری اسلامی در امر شستشوی مغزی توده‌ها است.

منتشر شد

سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

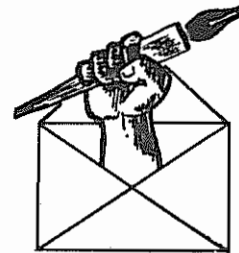
به دست ما رسید. در شماره‌های آینده نشریه جهان از آنها استفاده خواهیم کرد.

☆ غند - رفیق م. س. - پیشنهادهای شما در مورد ترجمه مقاله‌ها و نشریاتی که هواداران سازمان به زبان انگلیسی منتشر می‌کنند در اختیار رفقای مسئول این بخش در سازمان دانشجویان ایرانی در انگلستان، اسکاتلند و ولز و رفقای سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا قرار گرفت. پاسخ به سایر مطالبی که در نامه مطرح کرده‌اید، توسط رفقای مسئول برای شما ارسال خواهد شد.

☆ رفقای هوادار سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در نیویورک، بستن و کلمبوس - مقاله‌ها، اخبار و مطالب متنوعی که برای نشریه جهان فرستاده بودید، در این شماره و شماره‌های آینده مورد استفاده قرار می‌گیرند. همکاری‌های عمده جانبی شما رفقا، در پیر بار کردن صفحات نشریه نقش به سزایی خواهد داشت.

☆ سوئد - کوتنبرک - رفیق چ. - ما نیز معتقدیم جنبش دانشجویی خارج از کشور وظیفه دارد با افشای پیگیرانه‌ی ضدانقلابیون توده‌ای و دو جناح "اکثریت" که در خیانت به جنبش انقلابی به همکاری با رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی پرداختند، مانع فعالیت این جریانها در مراکز فعالیت نیروهای انقلابی شوند.

☆ لیل - رفیق س. - در پاسخ به سؤال شما در مورد اشاره به افغانستان در سرمقاله‌ی جهان ۴۳ لازم است توضیح دهیم منظور ما روابط ویژه و وابستگی سیاسی است که راه کارگر از کانال حزب توده و "اکثریت" با افغانستان ایجاد کرده است، نه صرفاً ایجاد رابطه‌ی سیاسی. طبیعی است ما نیز در برابر نیروهای مرتجع، مذمعی و وابسته به امپریالیسم از مبارزات طبقه کارگر افغانستان و تحولات انقلابی در این کشور دفاع می‌کنیم.



☆ استرالیا - کارون - شعر شما رسید. امیدواریم در شماره‌های آینده از آن استفاده کنیم.

☆ یوگسلاوی - س. ص. - شعرهایی که فرستاده بودید در اختیار بخش ادبی قرار گرفت و پس از بررسی مورد استفاده قرار خواهند گرفت.

☆ بروکسل - سرو - شعر شما رسید. منتظر دریافت نظریات و انتقادهای شما پیرامون مقاله‌ی شاعر بودن و شاعر شدن هستیم.

☆ سوئد - رفقای هوادار - بریده‌ی روزنامه‌ها و اخباری که فرستاده بودید به دست ما رسید. امیدواریم به همکاری با نشریه جهان ادامه دهید.

☆ ترکیه - هواداران سچفا - دریافت مرتب اخبار و گزارشهای شما رفقا باعث دلگرمی کارکنان نشریه جهان است. امیدواریم همچنان با ارسال چنین گزارشهایی ما را در امر تهیه نشریه یاری کنید.

☆ پاکستان - هواداران سچفا در شهرهای کراچی، کویت و لاهور - از مقاله و گزارشهایی که فرستاده بودید متشکریم و از آنها در شماره‌های بعدی نشریه استفاده خواهیم کرد. ادامه‌ی همکاری شما رفقا، در پیر بار کردن صفحات خبری نشریه موثر خواهد بود. ☆ کوتینکن - رفیق الف. ن. - شعر، داستان و مقاله‌ای که فرستاده بودید

با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

ترکیه

قاسم - پ ۲۰ دلار
جهان (ع) ۳۲۵ مارك
بدون كد -
شهر الف ۱۰۰ مارك
سیمینه رود ۳۵ مارك
حسن - سروش ، عدهی
شما رسید *

اسکندر- ۴۷۵ ۲۲ مارك
انجمن
(ترکیه - ن) ۲۰۰ مارك
بهرز - دنا ۱۰۰ دلار
شورا ۵۰۰ مارك
ارسالی از ایران
(پ-۳۵) ۵۰۰۰ تومان
قافلانکوه ۱۰۰ مارك
سیامک - ل ۲۰۰ مارك
پناهندهی

سیاسی ۱۸ مارك
س-پناهنده ۳۵ مارك
بهرز -
استانبول ۱۰۰ مارك
صمد - ت ۳۰۰ مارك
ارنستو ۴۷۵ ۱۰۰ مارك
ستارهی سرخ ۸۰ مارك
ن - هادی ۶۰ مارك
ت - مسعود

احمدزاده ۱۲۰ مارك
کردستان ۲۷۰۰ مارك
صیاد ۳۰ مارك
انترناسیونال ۳ ۶۰ مارك
ر - آرمان ۱۲۰ مارك
سیما ، عدهی شما
رسید *

آمریکا

دوبی ۱۰ دلار
م - ل دیترویت ۶۰
س - د ۳۰
شقایق ۵۶
صدای فدایی ۳۰
رفیق حسن ۴۰
کمیتهی کارخانه ۳۰
رفیق حسن ۵۰
رفیق کاوه ۵۰

رفیق اسکندر ۵۰	بستن - ۵۰	انگلیس	پیوند
نیویورک - فدایی ۵۰	دکتر نریمیس ۴۰	زنه باد	۱۰
نیویورک - ۲۵	سن خوزه - ۵۰	سوسیالیسم ۴۵	۳۰
رفقای بلوچستان ۲۵	ك . س . ۵۰	مرک بر ایورتونیسیم -	۱۰
نیویورک - ۲۵	سن خوزه - ۵۰	رفرمیسیم	۱۰
مرک بر آپارتاید ۲۵	استقلال کارگری ۵۰	رادیو صدای فدایی	۳۲
نیویورک - ۲۵	فرورژ	- لندن	۲۰
زنه باد انقلاب ۲۵	عواداران سچفا ۱۰۰	ت - ۴	۲۰
نیویورک - ۳۵	عواداران سچفا ۲۰۰	م - ر	۲۰
پیتر - پیتر ۹۴	کاوه ۳۰۰	رفقای منچستر	۵۰
ن - ۲۰۱ ۶۴	کمیتهی سیاعکل ۱۰۰	رفیق پیشمرکه ۴۵	۲۵
کلمبوس - ۲۰	عواداران سچفا ۲۰۰	دانمارک	کرون
رفیق حسن ۲۰	عواداران سچفا ۸۰	شهادت رحمت و	۱۰۰۰
کلمبوس - ۴۰	قیام ۲۲ بهمین ۲۰	قدرت الله طالبزاده	۱۰۰۰
صدای فدایی ۴۰	تقدیم به ۱۰۰	شهادت سال ۶۰ و ۶۱	۱۰۰۰
بستن - ۴۰	زندانیان سیاسی ۱۰۰	آلمان	مارک
سعید کلانتری ۴۰	سوئد	فرانکفورت	۱۰۰
بستن - ۴۰	عواداران سچفا ۶۵۰۰	رفیق اشرف	۱۰۰
اشرف بهکیش ۴۰	لین شوپینک - ۶۰۰	رفیق هادی ۵۰	۵۰
بستن - ۴۰	عواداران سچفا ۵۰۰	رفیق جهان ۸۵	۸۵
لادن آل آقا ۴۰	حسن نوروزی ۵۰۰	رفیق اسکندر	۸۵

کمکهای مالی خود را به حساب

A A H
739066 F
Credit Lyonnais
134 Bd. Voltaire
75011 Paris
France

واریز نمایید و رسید بانکی را به همراه کد

دلخواه خود به نشانی زیر بفرستید

ACP
BP 54
75261 Paris, cedex 06
France

فیش تاح

پناهندگان سیاسی ۵۰

گوتینگن

شهادی

۳۱ فروردین ماه ۸۵

واحد ۲۰۰

اسکاتلند

پیوند

آزاد - کردستان ۲۰

به یاد رفقا اسکندر،

حسن و کاوه ۱۰

زنه باد شورا ۱۵

زنه باد

حکومت کارگری ۴۵

رساتر باد

صدای فدایی ۴۵

رفقای داندی ۱۵

رفقای پیرلی ۱۵

رفقای ادینبورو ۲۰

رفقای گلاسگو ۲۰

فلورن

هلمند

مرضیه ۲۰

خیرالله حسنونه ۵۰

رفیق توکل ۳۰

رفیق حسن ۳۰

رفیق اسکندر ۳۰

رفیق کاوه ۳۰

سازمان دانشجویان

ایرانی در هلمند ۵۰

رفیق شهرام میرانی ۵۰

داوود دهقانی ۲۰

کانادا

مهرنوش ابراهیمی ۳۰

سازمان پیشتاز ۲۰

جزنی ۴۶

کلاس فلسفه ۶۰

رادیو فدایی ۱۰۰

رفیق توکل ۲۰

کمیته مطالعاتی

تاریخ (رفیق کبیر

اسکندر) ۲۰۰

رفیق زنده یاد

احمد زبیرم ۱۳۲

رفقای

کمیته مرکزی ۵۰



صدای فدایی

برای تماس با

با نشانی زیر مکتبه کنید:

A.C.A.

B.P. 43

94120 Fontenay-sous-Bois

France.

گرامی باد

یاد

به خون تپیدگان ۸ تیر

فدایی کبیر

رفیق حمید اشرف

و یارانش



یاد رفیق

امیر پرویز پویان

گرامی باد

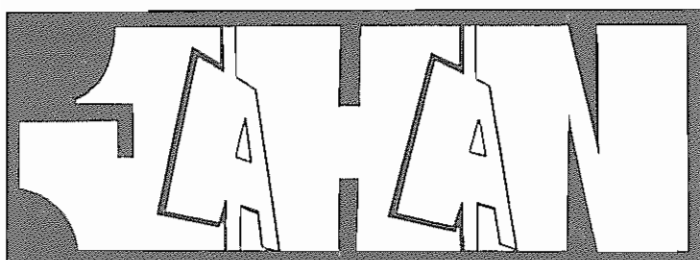


میتوانید نشریات "کار"، "ریگای گه"، "بامی استار" و "جهان" را از نشانی های زیر درخواست کنید

۶ شماره - ۱۵۰ سلیک ۱۲ شماره - ۲۹۰ سلیک	I.S.V.W. Postfach 122 Post AMT 1051 Wien-Austria	اتریش
۶ شماره - ۲۰ مارک ۱۲ شماره - ۳۵ مارک	R.E. Postfach 831135 6230 Frankfurt M80 West Germany	آلمان غربی
۶ شماره - ۸ دلار ۱۲ شماره - ۱۵ دلار	Hadi P.O. Box 419 N.Y. N.Y. 10185 U.S.A.	آمریکا
۶ شماره - ۶ پوند ۱۲ شماره - ۱۱ پوند	O.I.S. BM Kar London WC1N 3XX England	انگلستان
۶ شماره - ۱۲۰۰۰ لیر ۱۲ شماره - ۲۱۰۰۰ لیر	Masoud-M C.P. 6329 Roma Prati Italia	ایتالیا
۶ شماره - ۵۰۰ فرانک ۱۲ شماره - ۹۰۰ فرانک	E.I. B.P. 8 1050 Bruxelles 5 Belgique	بلژیک
۶ شماره - ۸۰۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۸۰۰ کرون	I.S.F. P.B. 398 1500 Copenhagen .V Danmark	دانمارک
۶ شماره - ۸۰۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۲۰۰ کرون	I.S.F. Box 50057 10405 Stockholm Sweden	سوئد
۶ شماره - ۷۰ فرانک ۱۲ شماره - ۱۲۰ فرانک	A.C.P. B.P. 54 75261 Paris Cedex 06 France	فرانسه
۶ شماره - ۱۰ دلار ۱۲ شماره - ۱۸ دلار	ISS P.O. Box 372 Ahuntsic Station Montreal, P.O. H3L 3N9/ Canada	کانادا
۶ شماره - ۹۰ کرون ۱۲ شماره - ۱۷۰ کرون	I.S.O.U. P.B. 12 7082 Kattem Norway	نروژ
۶ شماره - ۲۴ هلورن ۱۲ شماره - ۴۰ هلورن	P.B. 11491 1001 G.L. Amsterdam Netherlands	هلند
۶ شماره - ۳۰ روپیه ۱۲ شماره - ۵۰ روپیه	P.O. Box 7051 New Delhi 65 India	هند

برای تماس با انجمن عواداران سازمان چریکهای فدایی
خلفی ایران در پاکستان با این نشانی مکتبه کنید:

K - U 32, P.O. BOX 8418, Pakistan.



Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedaii Guerrillas -abroad

VOL. V JULY '86

www.iran-archive.com

برای تماس با جهان با نشانی زیر مکاتبه کنید:
JAHAN , P.O. BOX 274 , GLASGOW G41 3XX, UNITED KINGDOM